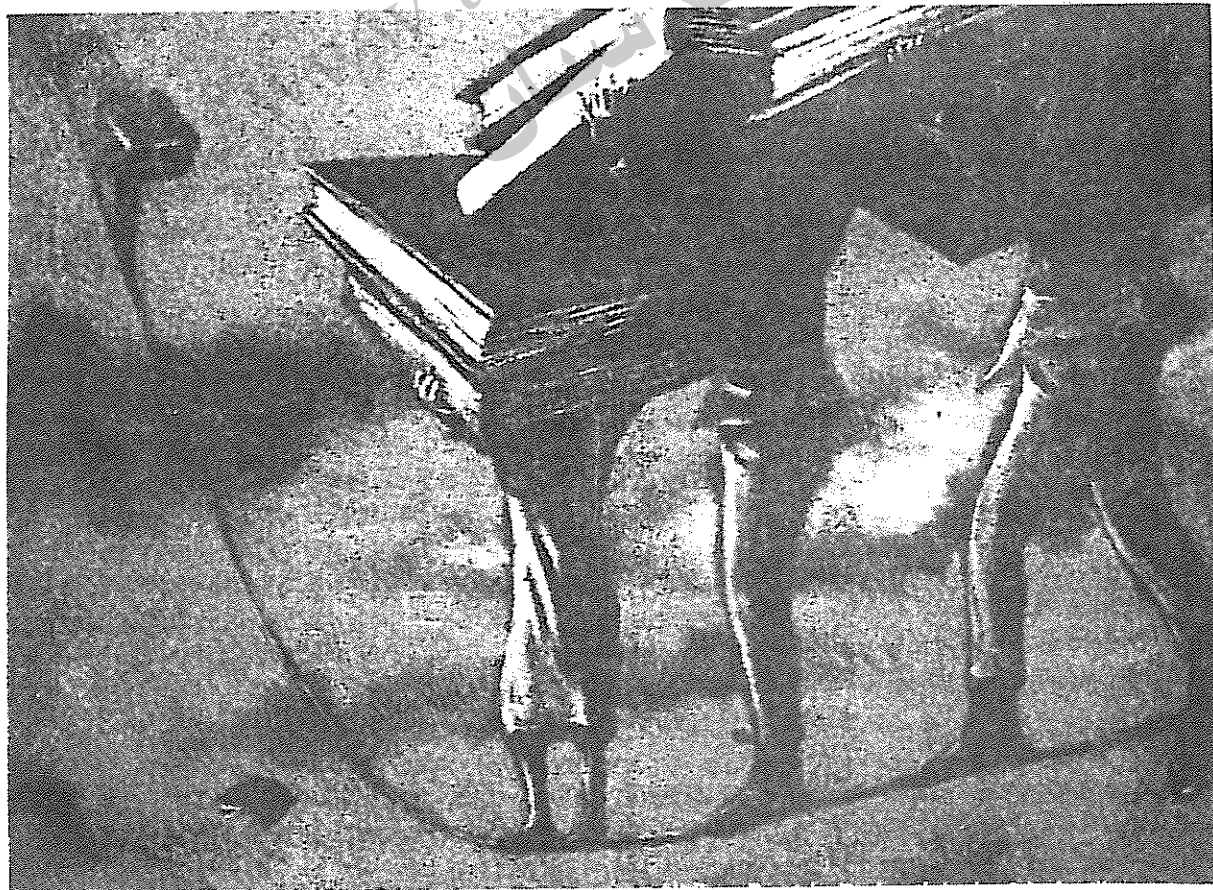


آبیه‌وا

- رنگ‌های گیلانی، نیرنگ‌های انیرانی / سرمقاله ● بازگشت به ناسیونالیسم ولایتی /
- سیروس علی نژاد ● کسموپولیتانیسم وطنی / م.پ.جکتاجی ● اعترافات آقای استاندار
- طرح آبراه آزادی، جاده دوم رشت-انزلی / سخنی بانمایندگان گیلان در مجلس
- شورای اسلامی / دکتر مهرداد داودی ● خزر، آتش بدون دود / احمد پوریان ● یک بام و دو
- هوا / قضیه اندر تعارض رادیو گیلان و ماهنامه گیله‌وا ● و...



حرف اول از سال هفتم

وارد سال هفتم شد گילה وا، بعد از چهل و هشتمین شماره. هر جور حساب کنی جور در نمی آید. بخش بر ۱۲ ماه از سال کنی می شود چهار سال! تقسیم بر ۶ یعنی دو ماه یک بار کنی می شود هشت سال باز جور در نمی آید! می مانی معطل چطور شد؟

راستش در این شش سال گילה وا هم ماهنامه بود هم دو ماه نامه و یکی دوبار هم شده ماه نامه! اما فصلنامه نشد. اگرچه گاهی نیت آن به دل ما می افتاد که فصلنامه اش کنیم رنگین و سنگین، و برخی دوستان هم تشویقمان می کردند به این امر. اما نه به دل خود روشن دادیم نه به توصیه آن چند عزیز که اتفاقاً نظر مصلحتی داشتند تن دادیم. دلیل ما این بود "هر کو از دیده برفت، از دل برفت". امروز با این مشغله ذهنی، این حساب دوزارودهی و این بمباران خبر و سوژه آدم در لحظه و آن خویش می ماند چه رسد به این که حساب ماه، نه، فصلش را داشته باشد. بگذریم. در این شش سال که گذشت برای مشکلات زیادی که بر سر راه داشتیم رنج فراوان بردیم ولی بالاخره هر جور بود از کنارش گذشتیم و ۴۸ شماره چاپ و منتشر کردیم، باورمان نمی شد اما شد. ولی این بار مشکل بزرگ و بحران عجیبی گریبان مطبوعات فرهنگی از جمله گילה وا را گرفته است که به سختی می توان از کنار آن گذشت. تنوع و کثرت غیر منتظره نشریات که از ۱۰۰۰ بالا زده است و موجب سردرگمی معدود خوانندگان ایرانی و هموطنان اهل مطالعه شده است از یک طرف و رویکرد مردم به سیاسی خوانی در یک سال اخیر و اقبال عموم جوانان به مطالعه نشریات ورزشی و سینمایی از طرف دیگر و نیز ظهور برخی روزنامه ها و نشریات هفتگی با پشتوانه های مالی و سیاسی که در کنار انعکاس خبرهای روز سلیقه عمومی را نیز برمی تابد و اتفاقاً در تنویر افکار عمومی جامعه بسیار مؤثرند کار را بر نشریات فرهنگی تخصصی ادبی و هنری دشوار کرده و باعث افت تیراژشان شده است. این نشریات اگر به فکر تعطیلی نباشند راهی جز تجدید نظر و اعمال سیاست جدید در کار خود ندارند. گילה وا هم علی رقم ویژگیهای خاص خود یکی از همین نشریات است که باید به طریقی خود را با شرایط روز وفق دهد، در غیر این صورت بحران آن را در خود فرو خواهد برد.

از شما چه پنهان برای رفع بحران لااقل تازمانی که وضع بدین منوال است چند راه پیش پای خود نداریم:

- مدتی نشریه را تعطیل کنیم و به تجدید قوا و سازمان بپردازیم.
- نظر صالحانه دوستان محقق و خوانندگان خاص خود را که دنبال نشریات تخصصی، مطالب علمی و آکادمیک هستند دنبال کنیم و ماهنامه را تبدیل به فصلنامه گیلانشناسی صرف کنیم.
- مسوولیت آن را به فرد یا افرادی بسپاریم که به سبک و سیاقی متفاوت از گילה وا با مطالبی عام و کلی و خارج از هوای بومی کار کنند و به اصطلاح نشریه را سود آور نمایند.
- و بالاخره اینکه از حجم صفحات مجله بکاهیم و قیمتش را پایین تریاوری و همچنان در کار خود سرسختی نشان داده مقاومت کنیم.

مورد اول عادلانه ترین راه است و مارا به زندگی عادی و طبیعی خود بر می گرداند، حداقل زن و بچه را از ما راضی نگه می دارد. می توانیم اندکی به چاله چوله های زندگی شخصی خود برسیم. مورد دوم عاقلانه ترین راه است، سختی و صعوبت کار را از ما می گیرد و در عین حال به آن شأن علمی و مرجعیت می دهد. مورد سوم سوداگرانه ترین راه است. قراردادی تنظیم می شود و پس هر ماه مبلغی معین و مشخص به عنوان حق امتیاز عایدمان می کند.

اما ما هیچ یک از این سه راه را انتخاب نکردیم و نخواستیم در این شرایط سخت تعهد قومی و ملی خود را زیر پا بگذاریم و تسلیم مشکلات روز شویم. ما عاشقانه ترین راه را که سخت ترین و پردردسرتترین راه است برگزیدیم یعنی بودن را، مقاومت را و حضور مستمر هر ماهه را. اگر چه ساده و بی آرایش، بی رنگ و سوسو، حتی با نصف صفحات گذشته و بدون جلد!

در عرض ما خوشحالیم با بضاعت کم مالی و دانشی خود همچنان در کنار قوم شریف خود پای می کوبیم و دست می افشانیم. با عموم هستیم و نه فقط با خواص... امیدواریم شما نیز شرایط سخت و بحرانی ما را باور کنید. در انتشار گילה وا هیچکس تعهدی به هم نداده است نه شما خواننده عزیز به ما تعهد سپرده اید نه ما به شما. گילה وا خود تعهد به گیلان و گیلانی است. اگر این تعبیر درست باشد، گیلانی هم به سرزمین خود و گילה وا که پژواک آرزوهای او است تعهداتی دارد. آن را تنها و الکن نگذارید.

عادت کرده ام بند آخر حرف اول از شماره اول سال اول گילה وا را، آخر هر حرف اول سال جدید گילה وا مرور کنم. بیشتر از این رو که حرف دل من بود آن، و اکنون بعد از گذشت شش سال باز حرف دل من است این: "دستانمان را بگیرد دوستان، دستانی را که برای شما کار می کنند بی هیچ توقع. بیگانگی نکنید. سخن از عشق است به زاد و بوم و زادگاه و نه سودای دیگر. عاشقان پاکباز را دوست داشته باشید. بر کارمان ناظر باشید، کنارمان حاضر باشید، با مهربانی - اما - بی هیچ توقع."



شماره ۴۹

گیلاوا

شماره استاندارد بین المللی ۸۷۳۵ - ۱۰۲۳

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVA

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language
Journal Related to the Field of
Culture, Art and Researches
ON GUILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

عکس روی جلد: از علیرضا درویشی

برگرفته از بولتن اینترنیت ۴

انتخاب به مناسبت برگزاری دومین نمایشگاه بزرگ
کتاب گیلان (۲۰ - ۲۷ شهریور ۷۷ - رشت)

طراح و گرافیکست: ماکان (علی) پورا احمد

لیتوگرافی: همراهان

چاپ: قیام، تلفن ۳۲۹۵۳

صحافی: ستوده، تلفن ۲۵۸۴۶



گیلاوا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب
آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد
و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کسبی است

رنگ‌های گیلانی، نیرنگ‌های ایرانی

حوزه خزر بود که ناخالصی داشت اما بهرحال در سرمای زمستان پارسال و پیرارسال برای آن صف‌های طولیل بسته شد و به شیرینی مصرف گردید. حداقل بازار فتیله فروشان و بخاری سازان را داغ کرد اگر یک "چشمه" اطاق پیرمردان و پیرزنان تنها و بسوه را به کفایت گرم نکرد.

از طرف دیگر نفت وارداتی خزر با نفت شرکت ملی ایران تفاوت قیمت داشت و برای دولت مقرون به صرفه نبود که نفت نامرغوب و ناخالص تحویل بگیرد و بجای آن نفت مرغوب، تصفیه شده و خالص تحویل دهد.

از این رو امتیاز "سوآپ" به شرکت نیکو واگذار شد که از شرکت‌های خدماتی ایرانی و وابسته به وزارت نفت است.

اینک با این کار، نفت نامرغوب کشورهای ساحلی دریای خزر بعد از تخلیه در انزلی و ریخت و پاش‌های زیاد در ساحل و آلوده کردن آب دریا، توسط تانکرها و بونکرهایی که به روایتی رقم آن‌ها به ۲۰۰۰ می‌رسد ترانزیت مستقیم می‌شود تا عینا در مرزهای دیگر کشور تحویل مشتری گردد.

البته سودی که از خرید و فروش نفت کشورهای حوزه خزر با دیگر کشورها حاصل می‌شود و بهره‌ای که طرفین از هم می‌برند و حق ترانزیتی که در این میان دولت ایران می‌گیرد تنها ضررش به گیلان و گیلانی می‌رسد و فاجعه در همین جاست.

ورود صدها هزار تن فرآورده‌های نفتی از طریق کشتی‌های نفت کش به ساحل گیلان و تخلیه آن در بندر انزلی و سپس خروج زنجیروار تانکرها از این استان کوچک سرسبز و زیبا با جمعیت زیاد که شهرهای آرام و بی سروصدای آن تنگ هم قرار دارند و راههای آن مربوط به چهل سال قبل است، گیلان را در معرض فساجه زیست محیطی و در عین حال صحنه دلخراش‌ترین تصادفات بین شهری مرگبار قرار داده است.

جالب توجه این جا است که عامل وجود چنین امتیازی در گیلان داشتن امکانات نسبتا خوب بندری در انزلی و موقعیت ممتاز ترانزیتی گیلان است در حالی که بیشترین خسران و ضرر را گیلان از این معامله می‌برد بیشترین سودها را استان‌هایی می‌برند که کالا در آن جاتحویل داده می‌شود. آن چه در گمرک استان‌های جنوبی و شمال غربی عاید دولت می‌شود اغلب صرف توسعه و اتمام طرح‌های کلان و نیمه تمام همان مناطق می‌شود و سهم گیلان در این میان حجه‌هایی است که پشت سر هم هر روز و ساعت در گوشه‌کنار شهرهای طول راه بسته می‌شود و گریه در سوگ عزیزی است که از دست رفته‌اند.

گواه این ادعا اقرار مسئولان ذربط است که به انحاء مختلف صریحا بیان داشتند. رییس بودجه و برنامه ریزی اداره کل راه و ترابری استان گیلان اعلام داشت:

گیلان مقام اول تصادفات بین شهری کشور را داراست. عرض کم

چندی پیش یکی از روزنامه‌های عصر تهران نوشته بود "تلاش افراد مسلح برای ربودن جهانگردی خارجی در یمن ناکام ماند" و بعد در تحلیل زیر خبر آورده بود: "در یمن دزدیدن جهانگردان خارجی امری عادی است. قبایل سعی می‌کنند بعد از دزدیدن دولت را در فشار بگذارند تا در منطقه آن‌ها امتیازات مالی و طرح‌های توسعه محقق شود و زندانیان قبایل آزاد شوند."

این خبر مصداق حال و روز گیلان ما است که از غافله توسعه کشور - حالا به تندى یا کندیش کاری نداریم - عقب افتاده که هیچ کنار گذاشته شده است. البته ایران وضعیتش با یمن فرق میکند و گیلانی هم قبیله نیست و قبیله‌ای فکر نمی‌کند. با این همه، شکل اگر متفاوت است - اما - درد یکسان است و من گیلک سوز زخم آن مرد عرب را حس می‌کنم.

برویم سر اصل موضوع که از یک طرف بوی نفت می‌دهد، از یک طرف بوی خون. صحبت سر ترانزیت مرگ است.

تخلیه فرآورده‌های نفتی کشورهای ساحلی دریای خزر از کشتی‌های نفتکش در بندر انزلی، و ترانزیت بیش از حد ظرفیت این مواد از انزلی به تهران و سایر نقاط کشور توسط صدها بونکر حمل مواد نفتی، اختلالاتی در زندگی مردم گیلان از جمله اهالی شهرهای انزلی، خممام، رشت و سرتاسر مسیری که تالوشان ادامه دارد، ایجاد کرده است که آلودگی آب، خاک، هوا و صوت از عوارض آن است.

بررسی‌های انجام شده در این مورد گویای این واقعیت تلخ و درد ناک است که هر تن فرآورده نفتی که به صورت ترانزیت از طریق جاده‌های باریک و قدیمی استان خارج می‌شود حدود ۶۰ دلار برای گیلانی زبان به بار می‌آورد. این زیان مالی است و جدا از زیان‌های جانی است که اغلب به تصادفات وحشتناک و مرگ و میر منجر می‌شود که موضوع آن امری است علیحده.

تاچندی پیش که تخلیه و حمل فرآورده‌های نفتی این کشورها به صورت "سوآپ" بود جاده‌ها باز این قدر شلوغ و نا امن و مرگ آفرین نبود و محیط زیست مردم دستخوش این همه تجاوز و تخریب قرار نگرفته بود. حق استفاده از "سوآپ" یعنی روش تعویض و مبادله، در گیلان، اگر هیچ سودمادی نداشت حداقل امتیاز زیست محیطی داشت و جاده‌های نا امن را نا امن تر نمی‌کرد. مواد نفتی کشورهای ساحلی دریای خزر که در بندر انزلی تخلیه می‌شد بوسیله خط لوله به انبارهای نفت رشت هدایت می‌گردید و مقدار آن به حساب سهمیه گیلان از نفت مصرفی ضبط می‌شد و آنگاه معادل فرآورده‌های مزبور، در تهران، جنوب یا شمال غرب کشور، نفت و فرآورده‌های آن به کشور خریدار تحویل می‌گردید. اگرچه کیفیت نفت کشورهای حوزه خزر به مرغوبیت نفت ایران نیست و ناخالصی دارد و از این رو حجمی از نفت مصرفی گیلان نفت مرغوب وطن نبود و بوی خوش ایران نداشت بلکه محصول

جاده‌های بین شهری گیلان (عرض متوسط ۱۱/۵ متر) از ده سال قبل جوابگوی ترافیک استان نیست.

همو اضافه کرد: در سال‌های گذشته به دلیل اختصاص نیافتن اعتبارات ملی به گیلان در این استان نسبت به استان‌های کشور در زمینه احداث بزرگراه و تعریض جاده‌ها کار قابل توجهی صورت نگرفته.

معاون راهنمایی رانندگی استان اظهار داشت:

پس از فروپاشی شوروی ترافیک جاده‌های استان بیش از شش برابر افزایش یافته است در حالیکه جاده‌های ما به صورت قبل از انقلاب است.

همین نظر را آقای استاندار به صورتی دیگر تأیید کرده‌اند:

"امکانات حمل و نقل جاده‌ای بین استان به چهل سال قبل بر می‌گردد."

نماینده مردم صومعه سرا در مجلس شورای اسلامی به صراحت بیان داشت:

گیلان مهجور و مظلوم ماند. وجود چنین جاده‌هایی در گیلان برای من نماینده مایه خجالت و شرم است. گیلان موقعیت استراتژیکی دارد بنابراین نباید راه‌های آن بدینگونه باشد. من بعنوان نماینده مردم در مقابل موکلین خود احساس شرمندگی می‌کنم که جوابی در پاسخ به سئوال‌تشان ندارم. گیلان چه بود و چه شد و دیگران چه بودند و چه شدند؟

مسئولان اجرایی و دولتی در گذشته و حال، برای این تسامح یا تعمد، بی‌مهری، فراموشی، اجحاف، قصور و هر چیز دیگر در این ردیف واژه‌های منفی چه حرفی دارند؟

خوب است به یک نکته ظریف دیگر هم توجه کنیم. افزون بر عامل ترانزیت نفت و فراورده‌های نفتی، یک عامل مهم دیگر نیز پیکر مجروح راه‌های گیلان را می‌آزرد و خراش می‌دهد. جاده‌های باریک و قدیمی گیلان ترانزیت مسافر و بار استان همسایه اردبیل (بویژه تولیدات سیمان آن) است که راه باریک و قدیمی آستارا-انزلی را به جاده مرگ بدل کرده است و وقتی از انزلی و رشت گذشت بار ترافیک جاده را مضاعف و خطرات آن را دو چندان می‌کند.

شرکت‌های تعاونی مسافربری استان اردبیل هر ساعت از شبانه روز هموطنان اردبیلی ما را با باروبنه از جاده‌های گیلان عبور می‌دهند اما یک بار حاضر نیستند هموطنان گیلانی خود را که در ترمینال تهران جا مانده‌اند به قصد شهرهای رشت، انزلی، تالش و آستارا به قیمت معمول و مصوب همان شهر به مقصد برسانند و حتماً کرایه اردبیل را از او اخذ می‌کنند، یعنی از همه امکانات راه و میان‌راهی استان میزبان و دالان ترانزیت آن استفاده می‌کنند اما در حریم او حرمت میزبان را می‌شکنند! این در حالی است که هر خودرویی که از گیلان عازم تهران است اعم از شخصی، مسافربری و باری در گذر از قزوین در مبادی ورودی و خروجی بزرگراه قزوین تهران مبالغی بابت عوارض راهداری می‌پردازد.

سی سال است که این اتفاق می‌افتد. ظاهراً از زمان پسر آن پدر شروع شد و قرار بود با رفتن او هم بساط این گونه اخاذی برچیده

شود ولی نه فقط برچیده نشد که برای کسب مداخل بیشتر پای و انت و کامیون و تریلر هم به آن کشیده شد. اما در عبور از جاده‌های باریک و مرگ آفرین گیلان هیچ‌گونه عوارضی اخذ نمی‌شود بلکه خونبهای نازل تا حد جان آدمی نصیب هموطن گیلانی می‌شود.

حالا اگر گیلانی به درد وطن دچار است و قبیله‌ای نمی‌اندیشد و همه چیز را به سود وطن و هموطن از دست داده است و می‌دهد چه دلیلی دارد نسبت به مطامع خارجی بی‌تفاوت بماند کشورهای نفت خیز حوزه خزر، بغیر از ایران، که هم راه‌های آن به آبهای گرم نزدیک‌تر است و هم حق ترانزیتش ارزان‌تر گاهی بنا بر ضرورت‌هایی از راه‌های دیگر هم استفاده می‌کنند منجمله از گرجستان، تا نفت خود را به دریای سیاه و از آنجا به اروپای شرقی صادر کنند. گرجستان از رفقای قدیمی و هم پیاله گرمابه و گلستان آنهاست که چون از منابع نفت و گاز محروم است از موقعیتش به عنوان دالان عبور و ترانزیت نفت حداکثر بهره برداری را می‌کند و اتفاقاً بهتر از هر کشور نفت خیز همسایه در قفقاز و آسیای میانه در مسیر توسعه گام بر می‌دارد.

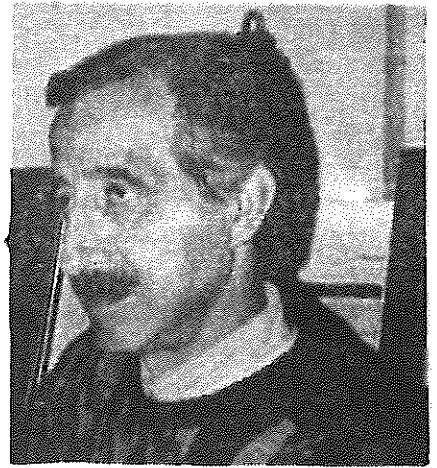
اگر از هر خودروی مسافربری و باری استانهای همجوار در مبادی ورودی و خروجی گیلان مبلغی ولو جزئی در حد وجهی که در تعاونی‌ها به سود امور خیریه اخذ می‌شود به سود بهسازی جاده‌های گیلان گرفته شود جای دوری نمی‌رود. سالهاست که راهداری‌های قزوین و تهران این پول را از خودروهای عبوری می‌گیرند. اگر در آنجا این برهان وجود دارد که اخذ عوارض بخاطر جمعیت خاطر و امنیت جان آدمی است در عوض در گیلان می‌تواند بابت هیچ‌ان ناشی از ترس مسافر، اضطراب روحی خانواده‌ها و حالیت جان آدمی تصور شود.

این «رد، داخلی است و جنبه عاطفی و همسایگی و هم‌وسی دارد و... اید باز گفت به اخذ آن نیازی نیست، اما در مورد ترانزیت فراورده‌های نفتی و یله شدن صدها تانکر و بونکر نفت که بوی پول و سوداگری و مطامع کشورهای دیگر در میان است چرا بی تفاوت باشیم. اخذ مبالغی در خور توجه از هر تن نفت که با این بونکرها ترانزیت می‌شود به عنوان غرامت تخریب لازم است تا به مصرف توسعه استان آخر و محروم گیلان برسد.

خوشبختانه این اندیشه هم اکنون در مخیله برخی مقامات مسئول و اجرایی استان نقش بسته است پس باید به طریقی برای گیلان عوایدی جدید کسب کرد کافی است این امر در دستور کار قرار گیرد. شاید از این راه میلیاردها ریال عایدی در سال برای گیلان کسب شود تا از تیل آن بتوان بر مشکلات گیلان فایز آمد. بدون شک مردم گیلان از حامیان بلافصل این اندیشه و عمل خواهند بود و مسئولان خادم و صادق خود را تنها نخواهند گذاشت.

گیلان یعنی دریا، جنگل، مرتع، باران، زیبایی. یعنی نشاط، حیات، نعمت، طبیعت نقش نگار و رنگ یعنی بهشت. اما امروز تعریف آن مثل هر تعریف دیگری قلب شده است. گیلان یعنی آلودگی، زشتی، رانش، سیل، کفران نعمت، تالان و غارت، بی‌تفاوتی و... یک کلام: ایستایی، پسرفت و توسعه نایافتگی.

گیله‌وا



بابایی پور و عمل پیوند کلیه

بابایی پور (دریایی لنگرودی) شاعر بیدار دل و گیلکی سرا که چندین سال بود از بیماری کلیه رنج می برد اخیراً در عمل پیوند کلیه سلامتی خود را باز یافت. بابایی پور شاعری است گوشه گیر و بدون هیاهو که سال‌های مدید است با سرودن شعرهای زیبا و اجتماعی خود به زبان گیلکی (باهجه بیه پیش، گونه لنگرودی) موجب فنای ادبیات بومی گیلان شده است. تعداد زیادی از اشعار این شاعرگیلکی سرا در شماره‌های مختلف گیله و با به چاپ رسیده است.

جشنواره فرهنگی - ورزشی روستایی و عشایری گیلان در اسالم تالش

چند سال است که مسابقات ورزشی و تفریحی از نوع کشتی، سوارکاری و اجرای بازیهای سنتی گروهی در مناطق کوهستانی و بیلابلی دیلمان، اسپیلی، تالش و داماش امارلو برگزار می شود و تماشاچیان و مشتاقان فراوانی یافته است.

هفتمین جشنواره از این نوع مسابقات و مراسم ماه گذشته در بیلابلی های اسالم تالش برگزار شد که در ورزش سوارکاری مردان ۳۴ تن و سوارکاری زنان ۱۷ تن شرکت داشتند و به نفرات برتر جوایز و هدایایی تعلق گرفت.

موفقیت هنرمندان جوان گیلانی در جشنواره هنرهای تجسمی شیراز

یازدهمین جشنواره هنرهای تجسمی جوانان کشور از ششم تا سیزدهم شهریور ماه در شیراز برگزار شد. گیلان با اعزام ۱۲ هنرمند در این جشنواره به توفیق چشمگیری نایل آمد. هفت تن از این هنرمندان جوان با کسب هشت مقام اولی موفق به دریافت سکه بهار آزادی شدند. سیاوش فانی (رشته تصویر سازی کتاب کودک)، مرتضی زاهدی (گرافیک)، مریم فرایی فر (پوستر) محسن قنبر دوست (آبرنگ) آرش آماده (خوشنویسی) علی عامه کهن (کاریکاتور) ژاله آماده (حجم سازی) موفق به دریافت مقامهای نخست جشنواره شدند.



فاجعه سیل ماسوله

عصر روز جمعه ۷۷ ماه فاجعه هولناکی در گیلان اتفاق افتاد. بر اثر رانش کوه و جاری شدن سیل در شهرک توریستی و کوهستانی ماسوله حداقل ۳۰ تن کشته، ۹۰ تن مجروح و بیش از یکصد تن ناپدید شدند. شدت سیل گل ولای در مسیر رودخانه بالای ماسوله بقدری تند بود که تخته سنگ عظیمی را از جا کند و از ارتفاع زیاد بر پل ورودی این شهر توریستی کوبید و همان موجب بسته شدن خروج آب در مسیر رودخانه گردید و سیلاب گل ولای از دو طرف جاده را در بر گرفت و در طرفته امینی دو مینی بوس را که سرشینان آن اغلب کوهنورد و دانشجو بودند ناپدید کرد. حدود ۵۰ خودروی شخصی نیز در این سیل بشدت آسیب دید و برخی از آن‌ها نابود و ناپدید شد. بقایای اجساد قربانیان و لاشه خودروها تا دهها کیلومتر دورتر در منطقه جلگه‌ای ماکلوان فومن دیده شده است. خسارات وارده، بیشتر از پل ورودی به پائین شهرک بود و خود ماسوله چندان آسیبی ندیده است. قربانیان سیل اغلب مسافران و توریستانی بوده‌اند که برای دیدار از این دهکده باستانی و توریستی به ماسوله آمده بودند.

سد استور

مهندس زرگر معاون وزیر نیرو در امور آب و مدیر عامل سازمان منابع آب کشور در سفر اخیرش به گیلان، ضمن بر شمردن اهمیت و احداث سد استور گفت شهریورماه امسال کار احداث سد بزرگ استور به مناقصه بین‌المللی گذاشته می شود.

لازم به ذکر است این سد که از طرف پاره‌ای محافل و نظر برخی کارشناسان دارای اهمیت حیاتی برای زمینهای کشاورزی گیلان است از طرف دیگر مورد تردید و اعتراض عده دیگری از مهندسان زراعی و کارشناسان امور خاک و آب می باشد که معتقدند آب آن دارای املاح اشباع شده و نمک زیاد است که مزارع کشاورزی گیلان را نابود خواهد کرد. ظاهراً محل احداث سد هم خارج از خاک گیلان قرار دارد.

احیاء بافت قدیم ساغری سازان

تیرماه گذشته مهندس عبدالعلی زاده وزیر مسکن و شهرسازی ضمن بازدید از طرح‌های عمرانی در دست اجرای شهر رشت از محلات قدیمی این شهر دیدن کرد و کلنگ احیاء بافت قدیم محله ساغری سازان را بر زمین زد. محله بزرگ و قدیمی ساغری سازان از محلات پر جمعیت شهر رشت است که دارای ده‌ها کوچه لابی‌رنتی و زولیبایی شکل است که نشان از قدمت این شهر دارد.

احیاء یکی از استخرهای طبیعی "عینک"

به همت شهرداری رشت

عصر روز یکشنبه اول شهریور ماه فاز اول طرح بزرگ "عینک" (مجموع فرهنگی - تفریحی شهر رشت) افتتاح شد. مهندس حمیدی شهردار رشت طی سخنانی اظهار داشت سایت طرح عینک در مجموع ۱۱۲ هکتار وسعت دارد و آن چه امروز افتتاح شد تنها ۱۰٪ کل طرح می باشد. وی همچنین افزود این طرح در سه مرحله محله‌ای، منطقه‌ای و ملی پیش بینی شده که امروز فقط شاهد مرحله بهره‌برداری از بخش محله‌ای آن هستیم. امیدواریم تا سال آینده بتدریج مراحل اجرای طرح را تا سطح منطقه‌ای پیش ببریم و نهایتاً ظرف چند سال آینده به صورت یک طرح ملی به عموم هم میهنان عرضه داریم.

برای این مجموعه بزرگ، فضای سبز کافی، پارکینگ، مسجد، کتابخانه، آمفی تئاتر، کانون‌های هنری، رستوران، زمین بازی، کمپینگ، کلوب قایقرانی، استخرهای سرپوشیده، شهر بازی، مراکز تجاری، جایگاه ورزش‌های آبی، غرفه‌های فروش اغذیه، گلخانه، مرکز مطالعات گیاه‌شناسی، هتل، متل و... در نظر گرفته شده است. گفتنی است که در گوشه‌ای از پارک فعلی تندیس کوچکی از میرزا کوچک جنگلی، زعيم نهضت بزرگ و میهنی جنگل بر پا شده است. (که البته به هیچ وجه در شان این قهرمان ملی و وطنخواه نیست)

گیله وا:

مجموعه استخرهای طبیعی و پیوسته به هم عینک با عرض متوسط ۸۰ متر و طول بیش از ۲/۵ کیلومتر یکی از موهب طبیعی شهر رشت و از زیباترین تالاب‌های جلگه گیلان است که تا چندی پیش به صورتی بسیار زشت به حال خود رها شده و در شرف امحاء بوده است. خوشبختانه شهرداری رشت در دو سال اخیر به همت پرسنل متخصص خود کلید احیاء آن را در یکی از نزدیکترین استخرها به شهر رشت زده است. جای امیدواری است با تلاش بیشتر شهردار محترم و گروه همکاران او و همیاری مردم نجیب شهر استخرهای بعدی نیز هر چه سریعتر احیاء شوند.

برای اطلاعات بیشتر و آگاهیهای تاریخی از این استخر بنگرید به مقاله "عینک (اینک) کاسه چشم طبیعت" گیله وا، شماره ۳۳ صفحات ۶-۸

انتشار دو روزنامه در گیلان

نسیم و خزر

تیرماه گذشته هفته نامه نسیم با انتشار چهار پیش شماره به عنوان طبعه، دوره انتشار روزانه خود را رسماً آغاز کرد یک هفته بعد از انتشار نسیم، هفته نامه خزر نیز موفق به اخذ امتیاز روزنامه شد و دست به انتشار روزانه زد. با این همه، خبر از صدور مجوز روزنامه سومی در گیلان (نقش قلم) می رود.

بارگشت به

ناسیونالیسم ولایتی

در آن زاده شده‌ایم، بهتر نیست محدوده وطن خود را نه استان - که گاه خیلی هم بزرگ و گل و گشاد است - بلکه شهری قرار دهیم که اهل آنجا هستیم؟ یا اگر در ده زاده شده‌ایم آیا وطن ما به همان روستای زادگاه محدود نخواهد شد؟ آیا می‌توانیم آنجا کنیم که برداشت عمومی ایرانیان از وطن همین است که ماقابل شده‌ایم؟ به نظر نمی‌رسد برداشت کلی ایرانیان همین باشد زیرا اگر چنین بود، به هنگام حمله عراق به جنوب و غرب کشور، لابد گیلانی‌ها و مازندرانی‌ها و اصفهانی‌ها و خراسانی‌ها و ... نباید آن همه کشته می‌دادند. آیا آنها برای این کشته دادند که دشمن قصد تصرف خوزستان و کردستان و ... را داشت تا بعد به «وطن» آنها یعنی گیلان و ... دست‌درازی کند؟ یا برعکس احساسشان این بوده که خوزستان و کردستان و ... خاک وطن است و از همان لحظه اول باید به دفاع برخیزند؟

اگر احساس کلی ایرانیان این است پس چرا باید در انتخاب ریاست‌جمهوری نسبت به نامزدی که اهل منطقه است در استان یا ولایتی دچار تعصب ولایتی بود؟ مثلاً چرا باید مازندرانی‌ها طرفدار ناطق‌نوری باشند و یزدی‌ها جانب آقای خاتمی را بگیرند. بگذاریم از اینکه جانب‌داری از آقای خاتمی وسعت ملی داشت اما واقع آن است که پیش از انتخابات یزدی‌های مقیم تهران پیش از مردمان هر ناحیه دیگری امکانات در اختیار ستاده‌های آقای خاتمی گذاشتند و پس از انتخابات نیز شمار و اندازه آگهی‌های تیریک یزدی‌ها نظرگیر بود.

شاید گفته شود که این تعصب ولایتی طبیعی است. بالاخره آدم به باری کسانی می‌شتابد که آنها را می‌شناسد یا از کسانی کمک می‌گیرد که قبلاً آنها را دیده و شناخته است. اما به گمان من موضوع تعصب ولایتی در این اندازه‌های طبیعی و مفید خلاصه نمی‌شود و کار به رقابت‌ها و اعمال بی‌منطق می‌کشد. به عنوان مثال می‌توان از سخنان آقای احمد ناطق‌نوری نماینده محترم مجلس شورای اسلامی شاهد آورد که در گرماگرم مبارزات انتخاباتی به مردم کلاردشت گفت: «شما از یزدی‌ها کمتر نیستید. باز، پوست خربزه زیر پاتون نندازن! اصفهان ۱۱ وزیر داشت. آقای ناطق‌نوری اگر رئیس‌جمهور باشد، هیچ کاری برای مازندران نکه، وزرای کابینه برای خوش رقصی هم شده صد تا کار انجام میدن». من در درستی این سخنان تردید ندارم و یقین دارم که مازندرانی‌ها از یزدی‌ها کمتر نیستند. چنانکه یزدی‌ها هم از مازندرانی‌ها کمتر نیستند. نیز یقین دارم که پاره‌ای کسان ممکن است برای خوش‌رقصی خیلی کارها بکنند. اما اکنون وقت پرداختن به درستی یا نادرستی این سخنان نیست، اگرچه درست به دلیل درستی این سخنان است که ناسیونالیسم ولایتی گسترش می‌یابد.

باری، در قسمت دیگری از همین نطق انتخاباتی آمده است: «... مازندرانی‌ها! خودتان هم می‌دونید مازندرانی‌ها هر جایی باشند عرضه دارند؛ حتی زمان گذشته. این رضاشاه را می‌بینی؟ خیشو! آدم با عرضه‌ای بود... آخوش هم به خاطر گردن کلفتی بر علیه‌اش کودتا کردند: پسرش بی‌عرضه آمد جایش نشست...» (مبین شماره ۲۷۴ سال ششم دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۶).

از قضا قسمتی از این سخنان هم بیراه نیست اما باید دید که کار این تعصب ولایتی ممکن است به کجا بکشد. آیا به آنجا می‌کشد که مردم هر ناحیه بطور جداگانه به گذشته‌ها و قهرمانان خود افتخار کنند و مردم نواحی دیگر را ولو غیر مستقیم خوار و زبون ببندارند؟ آیا همین طرز تفکر نیست که وقتی بزرگ شود و پرورش باید نوهی نژادپرستی و هزار عیب دیگر از آن می‌زاید؟

این در عرصه سیاست است که توهماتی کم‌وبیش از این دست و از قماش تعصبات ولایتی بروز می‌کند. در عرصه فرهنگ که مقوله جدی‌تر و عمیق‌تری است، کار تعصب ولایتی بالا می‌گیرد و به ناسیونالیسم ولایتی منجر می‌شود. به عنوان مثال شخصی به نام آقای رحمان قهرمان پورناب در پاسخ مقاله‌ای که آقای دکتر سجادی در مجله گزارش نوشته چنان برآشفته که به جای فرهنگ ایرانی، در فرهنگ قائل شده، یکی فرهنگ ترک و دیگری فرهنگ فارس و برای ریشه‌دار کردن، گفته است: «آنچه به تصدیق همه مورخین وجود دارد تمدن سومری، بابلی، تمدن پارس و تمدن اسلامی است» و برای آنکه فارس‌ها را بگوید بکلی فرهنگ ایرانی را نادیده گرفته و پای فرهنگ‌های از میان رفته بابلی و سومری را در میان آورده و تمدن سومری را به حساب ترکان گذاشته است! تمدن اسلامی را هم طوری عنوان کرده که انگار اعراب این تمدن را پدید آورده‌اند و دو دستی تقدیم ما کردند.

سیروس علی‌نژاد

در یکی از شهرهای غرب مازندران وارد مغازه‌ای می‌شوم تا یک حلقه فیلم عکاسی بخرم. ایام برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری است و در و دیوار شهر را عکس نامزدهای چهارگانه پرکرده‌است. شیشه‌های این مغازه‌ها را هم با عکس یکی از نامزدها پوشانده‌اند. از سرکنجکاری می‌پرسم: شما طرفدار آقای ... هستید؟ جواب می‌دهد: «اگر نباشیم که خاک بر سر ما! انتظار آن را دارم که جواب مثبت بدهد اما نمی‌توانم بپذیرم که اگر کسی طرفدار نامزد موردنظر نباشد باید خاک بر سرش کرد. می‌گویم چرا؟ می‌گوید: «و برای اینکه ایشان اهل محل و منطقه است.» می‌گویم مگر شما می‌خواهید نماینده مجلس انتخاب کنید؟ انتظار چنین جوابی را ندارد. جدا می‌خورد و جوابهایی می‌دهد که حکایت از دلجوئی دارد. ظاهراً دریافته است که جواب قبلی چندنان منطقی نبوده است. قیمت فیلم را می‌پردازم و خارج می‌شوم.

اما قضیه از ذهنم خارج نمی‌شود. فکر می‌کنم این تعصب ولایتی که از قدیم و ندیم در ما بوده، به جای آنکه با فرهنگ‌مندتر شدن جامعه کم‌کم از میان برویزد، در سال‌های اخیر، در بسیاری از نقاط ایران قوت گرفته و تا مرز ناسیونالیسم ولایتی پیش رفته و خراسته و ناخواسته از سوی کارگزاران سیاست و اقتصاد و برنامه‌ریزی و همچنین به وسیله کارکنان فکری جامعه به نحوی پنهان یا آشکار دامن زده شده است. درگیر سزله‌های متعددی می‌شوم: وطن ما کجاست؟ آیا تمام ایران است یا استانی که در آن زاده شده‌ایم؟ اگر قرار باشد وطن ما همان استانی باشد که

همین شخص چنان احساسات ناسیونالیسم ولایتی اش گل کرده که در همان مقاله فردوسی و سعدی را حقیر می‌شمارد و به چنگیز و تیمور خونخوار افتخار می‌کند و می‌نویسد: ... نژاد مغول و ترک همیشه نژاد مهاجم و چنگیز و تیمور بوده است تا آنجا که غربی‌ها از شنیدن نام ترک‌ها مو بر تنشانش سیخ می‌شده! در ستایش قویلای قآن هم به عنوان ترک فرموده‌اند: پیشینه این ملت هم قویلای قآن است که حداقل جرأت آن را داشته است که شمشیر به دست گیرد و برای احقاق حق خود بجنگد (گزارش - شماره ۷۱ - دی ماه، ۷۵).

با این استدلال لابد هیتر برای احقاق حق خود سوار بر تانک تا مسکو پیش رفته و ناپلئون برای احقاق حق خود از آبهای نیل گذشته و سلطان غزنوی هم که از قضا ترک بوده به دنبال حق و حقوق مردم دهلی را به دست و خون کشیده است. توجه کنید که کار ناسیونالیسم ولایتی به کجا می‌کشد. سعدی و فردوسی نزد یک هموطن خوار و زیون می‌شوند و چنگیز و تیمور سرافراز. شاید بگوئید آن تعصب ولایتی با این ناسیونالیسم ولایتی که سر از پان‌ترکیسم درآورده فرق دارد. البته که فرق دارد، اما از اولی می‌توان به دومی رسید و همان تعصب ولایتی در نهایت خاستگاه این نوع نگرش است. گمان ندارم هیچ آمریکایی یا اروپایی یا آفریقایی کار دشمنی اش با ما ایرانیان بدانجا بکشد که بگوید چنگیز و قویلای قآن بزرگ بودند و سعدی و فردوسی حقیر و زیون. این دشمنی‌ها از با هم زندگی کردن است که سر برمی‌آورد و از ناسیونالیسم ولایتی سرچشمه می‌گیرد.

اما این طرز تفکر ولایتی مخصوص آقای بناب یا ویژه ترکان پارسی‌گویی نیست. در تمام نقاط ایران کم‌وبیش و البته از نوع رقیب و مسالمت‌آمیز آن وجود دارد. برای مثال همین طرز تفکر است که در گیلان به صورت تشریحی درآمده است که بخش قابل ملاحظه‌ای از مطالب خود را به لهجه گیلکی چاپ می‌کند و سعی دارد نوعی ادبیات گیلکی مکتوب به وجود آورد. دایره‌ای تنگ و بسته که وقتی به خط ناخوانای فارسی هم چاپ می‌شود برای خود ما گیلکان هم قابل خواندن نیست. چه رسد به مردم آذربایجان و خوزستان و کرمان و فارس و ... در حالی که دوستان نویسنده همین نشریه که خود را در آن دایره تنگ گرفتار کرده‌اند، پیش از این نشان داده‌اند که وقتی به زبان فارسی می‌نویسند حرف‌هایی برای گفتن دارند و برخی از آنان پیشینه درخشانی از خود در روزنامه‌نگاری برجای گذاشته‌اند. اما اکنون چنان به ناسیونالیسم گرفتار آمده‌اند که فراموش می‌کنند در گیلان فقط لهجه رشتی حاکم نیست، لهجه‌های دیگر فراوانند. مردم لاهیجان در یک قدمی رشت به لهجه‌ای هرچند نزدیک اما متفاوت سخن می‌گویند. لهجه مردم لنگرود و رودسر و کلاچای و رحیم‌آباد و چابکسر در شرق گیلان از لهجه مردم غرب گیلان متفاوت است. مردم آستارا و انزلی بیشتر ترک‌زبانند. مردم دیلمان و اشکور بکلی لهجه دیگری دارند که با لهجه مردم ماسوله و بیلاغات دیگر هم یکی نیست.

بدین ترتیب اگر قرار باشد لهجه رشتی زبان کتابتی برای خود داشته باشد معلوم نیست که چرا دیلمانی باید فائد آن باشد و اگر بدینسان پیش برویم در خود گیلان شش هفت زبان کتابت لازم می‌آید و برای تمام ایران صد زبان کتابت هم کافی نخواهد بود و آشفتگی‌هایی که می‌تواند چنین وضعی پدید آورد به حدس و گمان در نمی‌آید.

طرفه آنکه برخی از نویسندگان بومی نسبتاً با تجربه سعی دارند بازگشت به لهجه محلی را که مردم ما پیش از ورود به عصر جدید در آن محدود مانده بودند، تشریح کرده، نوعی ترقی خواهی جلوه دهند. یکی از آنان - که مورد احترام بنده هم هست - در مصاحبه‌ای با همان نشریه، وقتی تمام نیرو و قوت استدلال خود را گرد می‌آورد تا ضرورت نوشتن به لهجه گیلکی را توجیه کند به این جمله می‌رسد: «چرا ما به زبان مادری خود فریاد نکنیم؟». جواب این است که وقتی شما به زبان مادری خود فریاد می‌کنید در بیرون از مرزهای گیلان فهم نخواهد شد. اگر امروز به فرد یا گروهی از ما مسم و فته باشد و بخوایم آن را در جهان فریاد کنیم، فریاد ما حتی به زبان فارسی هم بازتاب گسترده نخواهد یافت، چه رسد به لهجه گیلکی. برای دادخواهی در عرصه جهانی بهتر است به زبانی اروپایی فریاد کنیم چنانکه پیش از این در دادگاه لاهه کرده‌ایم. ولی اگر در درون محدوده فرهنگی ایران بخوایم دردهای خود را بشنوایم ناگزیر باید به زبان فارسی فریاد کنیم چون به دلایل تاریخی و هزار و یک دلیل که پشت سر ماست گذشتگان ما به هر حال و به هر طریق به این نتیجه رسیدند که زبان مکتوب واحدی اختیار کنند و حالا این زبان - چه به آن

افتخار کنیم و چه از آن بیزار باشیم - بخشی از هویت ملی ماست. حتی اگر دردهایی را که می‌خواهیم فریاد کنیم ناشی از رنج‌های فردی فردی و برخاسته از احساسات انسانی باشد باز هم بهتر است حداقل به زبان فارسی فریاد کنیم تا در اطراف و اکناف ایران فهمیده شود. قیس عامری که از اعراب بادیه بود در ادب فارسی و به تبع آن در ادبیات ترکی و اردو و کردی «مجنون» شد و گرنه شهرت خود را مدیون بادیه‌نشینان نیست.

این همه نمود فرهنگی ناسیونالیسم ولایتی است و البته از نمودهای ظاهراً بی‌ضرر آن. اما در عرصه‌های دیگر، ناسیونالیسم ولایتی گاه به شکل زیان‌آور درمی‌آید. مردم هر منطقه سعی دارند تا ده خود را به بخش، بخش خود را به شهر و شهر خود را به مرکز استان تبدیل کنند و در این راه کوشش‌هایشان گاه از صورت مسالمت‌آمیز خارج می‌شود. گمان ندارم به غیر از گروه‌های سیاسی که هر حرکتی را به سود خود تحلیل می‌کنند، از اهل فکر کسی را بتوان یافت که بطور مثال شورش مردم قزوین را برای استان‌خواهی تا آن حد بزرگ کند که بگوید این یک شورش ملی بود تا حق ضایع شده ملت را از یک حکومت چنین و چنان بستانند. اما این هست که ناسیونالیسم ولایتی می‌تواند کارش به جایی بکشد که برای دریافت سهم بیشتر یا جبران حقوق ضایع شده سر به شورش بردارد. بنابراین ناسیونالیسم ولایتی را نمی‌توان سراسری گرفت و جدی تلقی نکرد.

آنچه بطور خلاصه و نتیجه می‌توان گفت این است که در سالهای اخیر بازگشت به شکل‌های مختلف ناسیونالیسم ولایتی قوت گرفته است. همان ناسیونالیسم ولایتی که وقتی در قالب فرقه دمکرات ظهور کرد، از آنجا که سرنوشت خود را از سرنوشت ایران جدا می‌کرد (اساساً ناسیونالیسم ولایتی کوتاه‌بین‌تر از آن است که سرنوشت خود را پاره‌ای از سرنوشت ملت بداند) با شکست مواجه شد. این بازگشت، لابد ریشه در نوع عملکرد و سیاست‌گذاری ما دارد و چه بسا توزیع عادلانه‌تر درآمد و امکانات ملی و رشد و ترقی منطقه درخواست اصلی ناسیونالیسم ولایتی ما باشد که درخواست بحق و بجایی است و باید برای آن به چاره‌اندیشی پرداخت. اما از یک طرف این یا کارکنان فکری جامعه است که خواستهای مردم را به درستی درک و به صورت صحیحی از حکومت درخواست و دریافت کنند و از طرف دیگر با دولتمردان است که خواست‌های اصولی را دست‌کم تا آن حد برآورده سازند که به پدیده‌هایی از نوع ناسیونالیسم ولایتی میدان داده نشود. مهمترین عیب ناسیونالیسم ولایتی این است که ما را از ایرانی بودن خود تهی و از آداب و سنن ولایتی مان پر خواهد کرد تا در نهایت از جهان بزرگی که در آن زندگی می‌کنیم دورتر و در دایره بسته تجربه‌های خود و کم‌مقدار خود اسیر گردیم؛ ادبیات امروز ما را که در عرصه جهانی هم نیرومند نیست، فقیرتر خواهد کرد؛ در عرصه رشد، ما را از بالندگی و رسیدن به قافله جهانی محروم خواهد ساخت و در عرصه سیاسی توان استفاده از تجربه‌های تاریخی گرانقدر دیگر نقاط را از ما خواهد ستاند و در نهایت می‌تواند ما را از صورت ملت بزرگی که اکنون در بین ملل دیگر حضور دارد، خارج کند.

ترجیح دارد این نوشتار را با سخنان عارف قزوینی تمام کنیم که حدود ۸۰ سال پیش کوشید تا معنی درست وطن و وطن‌خواهی را روشن کند و بیم جنگ‌های حیدری و نعمتی را یادآور شود:

«... اگر من هیچ خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات نکرده باشم، وقتی تصنیف وطنی ساختم که ایرانی از ده‌هزار نفر یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه. تنها تصور می‌کردند وطن، شهر یا دهی است که انسان در آنجا زائیده شده باشد، چنانکه اگر مثلاً یک کرمانی به اصفهان می‌رفت و در آنجا بر وی خوش نمی‌گذشت با کمال دل‌تنگی می‌خواند:

نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم

الهی بخت برگردد از این طالع که من دارم

جنگ حیدری و نعمتی هم از میان نرفته است و اهل یک محله با اهل محله دیگر مانند آلمان و فرانسه در سر‌الزاس‌لرن، درجنگند. خصومت بچه‌های چاله‌میدان یا لوطی‌های سنگلیج در سر حرکت دادن نخل تکیه حاجی رجعلی، موضوع بحث است. جنگ جهانی‌گیر که مدتی است شروع کرده و در واقع هنوز خاتمه نیافته، اسباب حیرت مردمان شده، در صورتی که این نفاق‌های داخلی، صدها سال است موجود است.»

مهر ماه سال گذشته، ماهنامه فرهنگی و هنری کلک که به کوشش آقای علی دهباشی یکی از پاسداران سختکوش زبان و ادبیات فارسی منتشر می‌شد در بخش آرا و عقاید خود مقاله‌ای تحت عنوان "بازگشت به ناسیونالیسم ولایتی" به چاپ رساند که متضمن نکات باریک و بحث انگیزی بود. این مقاله به قلم همکار مطبوعاتی و نویسنده هم ولایتی آقای سیروس علی نژاد یکی از روزنامه نگاران مبتکر و خلاق کشور نوشته شد که تاکنون نوآوری‌های او در عرضه نشریات مطرحی چون آدیته (سالهای نخست)، صنعت حمل و نقل، زمان و... به ثبوت رسیده است.

چون بخش اعظم نوشته مزبور به گنجه و او مشی فکری آن بر می‌گشت و نهایتاً با دیدی منفی بر آن نگاه می‌کرد لازم دیده شد پاسخی بر نوشته مزبور تهیه شده برای نشریه گرانسنگ کلک فرستاده شود.

کلک پس از آن چند شماره منتشر شد ولی متأسفانه از چاپ پاسخ کوتاهی کرد. با توجه به اینکه همکاران مطبوعاتی از دره مشترک یکدیگر خبر داشته و به ظرایف کار همدیگر اشراف دارند گنجه و پیگیری چاپ آن را موقوف به جریان عادی کار کلک، رعایت نوبت و باور اصل ضابطه بر رابطه در مشی و روش کار آن نشریه کرد. متأسفانه بعلمی کار نشریه فوق به تعطیلی موقت کشید و آن مقاله بالاخره چاپ نگردید. طرفه این که رأی و نظری صادر شد بی آنکه به رأی و نظر مقابل میدان بروز داده شود.

ماه گذشته کلک با مدیریت آقای سید جوادی به صورت جدید چاپ و منتشر شد و آقای دهباشی هم موفق به انتشار نشریه‌ای با نام یخازار شده است تا به زعم خود بیشتر در خدمت زبان شیرین فارسی و ادبیات غنی آن در گستره کشورهای افغانستان و تاجیکستان باشد.

اینک به چند منظور که ظاهراً موجه‌ترین آن عدم امکان چاپ آن جوانیه در کلک است عین پاسخ را در این شماره گنجه و متعکس می‌کنیم و برای اینکه یک طرفه به قاضی نرفته باشیم مقاله مندرج در کلک را نیز عیناً می‌آوریم چرا که آنچه به تفصیل در مقاله آقای علی نژاد مطرح گردید جسته گریخته در برخی نشست‌ها و محافل حضوری و غیر حضوری نیز بر گنجه و وارد شده و می‌شود و جا دارد برای روشن شدن اذهان عمومی در اینجا گفته شود.

همچنین خوشحالیم که از یک نویسنده گیلائی دیگر، در نشریه گنجه و مطلبی - اگرچه به واسطه - بحث انگیز و قابل تأمل داشته‌ایم. بر خورد آرا و اندیشه به برکت آزادی و زبان منطبق در مطبوعات، همیشه موجب خیر جامعه است و تنویر افکار عمومی را در پی دارد.

م.پ. جکتاجی

کسمو پولیتانیسم

سپس پای شاهد سومی به میان کشیده می‌شود که به زعم ایشان موردی "رقیق و مسالمت‌آمیز" است (نمونه گیلان و نشریه‌ای که در آن جا چاپ می‌شود) و اتفاقاً بیشترین حمله نویسنده متوجه همین شاهد میانی و نوع سوم است یعنی طبق معمول و مطابق عرف و عادت فرهنگ ایرانی و خلق و خوی ما ایرانیان هر جا که نرمش و معرفت است، و وقت و مسالمت، همان جا باید بیشترین ضربه را فرود آورد! و این البته قرین زمانی است که به زعم نویسنده، جامعه ما "فرهنگمندتر" شده است.

در این جا بحث بر سر اصل و اساس مطلب و شالوده مقاله یعنی ناسیونالیسم ولایتی است نه حواشی و باریکه‌ها. جا داشت و دارد نویسنده ارجمند موضوعات فرعی - به ویژه انتقادات

اما جوهر مطلب که لازم آمده آن پاسخ داده شود در این است که نویسنده می‌نویسد "تعصب ولایتی از قدیم و ندیم در ما بوده، بجای آن که با فرهنگمندتر شدن جامعه کم کم از میان بسرخیزد در سال‌های اخیر در بسیاری از نقاط ایران قوت گرفته و تا مرز ناسیونالیسم ولایتی پیش رفته... [و این خطرناک است] آنگاه دو شاهد مثال آورده می‌شود که در تعارض یکدیگر است. یکی برخوردی بسیار متحجرانه از نوع تعصب کور محلی (نمونه سخنان یکی از نمایندگان مجلس در کوران انتخابات ریاست جمهوری) و یکی دیگر آنچنان افراطی که سراز "پان ترکیسم" درمی‌آورد (نمونه پاسخ خواننده‌ای به یکی از نویسندگان در یکی از نشریات تهران) و چنین می‌نماید که از اولی می‌توان به دومی رسید.

در شماره ۸۸-۸۵ نشریه پربار و خواندنی کلک (فروردین - تیر ۷۶) صفحات ۱۵۵-۱۶۱ مطلبی تحت عنوان "بازگشت به ناسیونالیسم ولایتی" به قلم همکار مطبوعاتی آقای سیروس علی نژاد که از نویسندگان و روزنامه نگاران صاحب سبک و مطرح کشور است چاپ شد و طی آن به مسئله‌ای حساس اشاره گردید که از واقعیات عینی و ملموس زندگی ما ایرانیان است. نگارش چنین مقاله‌ای بعنوان بیان آزاد آرا و اندیشه التزام داشت همچنان که پاسخ به آن نیز به منظور طرح مسئله‌ای دیگر - و شاید حساس تر - در بیان آزاد اندیشه و آرا التزام دارد.

اما نویسنده مقاله آن جا که ناگزیر به ارایه نمونه‌ها، مستندات و شواهد مثال می‌شود، متأسفانه خشک و تراباهم می‌سوزاند و نمونه‌ها را آن چنان باریک و از مقوله‌های جدا و در تعارض یکدیگر می‌گیرد که تفکیک و جمع بندی آن‌ها بدون ارایه دلایل و شواهد کافی و وافی آنهم بدون بسط و تفصیل امری دشوار است و موجب می‌شود تا پاسخ به مقاله صفحات زیادی از "کلک" را اشغال کند. پس شایسته است تا آن جا این موضوع دنبال شود که فقط به برخورد آرا و اندیشه و روشن شدن موضوع در کلیت بیانجامد نه در پرداخت به سلیقه‌ها و اغراض و اختلاط که متفرعات هستند.

وارده بر نشریه مورد نظر - رادر خود آن نشریه عنوان می‌کردند تا چنانچه نشریه مزبور توجهات و توضیحاتی داشت، در مقابل ادا می‌کرد. نگارنده در اینجا تنها حول سه محور و مورد اصلی را پی می‌گیرد:

مورد اول این که تعصب از خصایص و صفات ذاتی انسان است، همیشه با انسان بوده، نه فقط از قدیم و ندیم تا حالا، بلکه همیشه ایام خواهد بود. منتها در بعضی‌ها، سراسر مایلی خاص، شدت و ضعف دارد. تعصب انواع و اقسام دارد: خانوادگی، طایفه‌گسی، ناموسی، شغلی، روستایی، شهری، ولایتی و... البته آقای علی نژاد از تعصب ولایتی بیشتر نرفتند، چون بخوبی میدانند تعصب وقتی پافراز از ولایت گذاشت، ملی می‌شود و دیگر از جنبه علایق شخصی و ذاتی انسان خارج شده وارد مقوله سیاسی با تعاریف علمی می‌گردد. می‌شود "ناسیونالیسم" که دربرگیرنده نوعی تعصب قومی و ملی است که اگر باز آن فراتر رفت، به عبارتی فرامرزی شد، می‌شود انترناسیونالیسم یعنی جنبه فلسفی و مکتبی هم پیدا می‌کند (بیداست از نوع دینی و مذهبی آن صحبتی نمی‌کنم چون از بحث مربوط به مقاله خارج است و نه حتی از ناسیونالیسم افراطی که سراز شوونیسیم و "پان" درمی‌آورد که با ناسیونالیسم فرق فاحش دارد [و این است که بسیار خطرناک است]. ناسیونالیسم به تنهایی خطرناک نیست.

وطنی

مورد دوم مقوله فرهنگمدی جامعه ماست. آیا براستی جامعه ما فرهنگمد است؟ آیا آن طور که از فحوای کلام نویسنده بر می‌آید بیشتر فرهنگمد بوده و الان فرهنگمدتر شده است. جامعه‌ای که فرهنگمد بوده یا هست به فاجعه تعصبات کور در نمی‌غلطد و هرگز در جنبه پدیده‌ای مثل ناسیونالیسم ولایتی گرفتار نمی‌آید و اگر جبراً غلطید، مقطعی و فوتی است و جای نگرانی ندارد.

تعریفی که نویسنده از فرهنگمداری جامعه کرده است مشخص نیست و حدود و ثغور آن لحاظ نشده. اگر فرهنگمدیم، ناسیونالیسم ولایتی محلی از اعراب ندارد و اگر گرفتار آنیم پس فرهنگمد نیستیم. باید گفت اساساً ناسیونالیسم ربطی به

فرهنگمدی جامعه ندارد و این‌ها دو مقوله جدا از همند. فرهنگمدی به معرفت و بینش و جهان بینی بستگی دارد و در اندیشه جهان وطنی است و ناسیونالیسم به یک سری قراردادهای سیاسی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محدود. فرهنگمد دخیل در ناسیونالیسم یکی از شقوق است نه شق اول یا اصلی

وقتی روشنفکری که نماینده فرهنگی مردم و جامعه خویش است میان دو تاجر فکری - افراطی و تقریبی - نوع سوم - یعنی اعتدالی - و به زعم خود "رقیق و مسالمت‌آمیز" را به چوب تکفیر بگیرد و آن را به قول خود تا درجه ناسیونالیسم ولایتی سقط کند به فرهنگمد شدن آن جامعه باید شک کرد چه رسد به این که صفت تفصیلی "تر" هم برای آن به کار برد. چنین جامعه‌ای منصف نیست و انصاف از ارکان اخلاق و فرهنگ است.

مورد سوم این که اصلاً ناسیونالیسم ولایتی یعنی چه؟ معمولاً هر واژه‌ای در جامعه (بویژه غیر فرهنگمد) دو گونه تعریف می‌شود، یکی تعریف عامیانه، یکی تعریف علمی. کلمه وطن (که از بحث های حاشیه‌ای داخل مقاله بود) یک نمونه بارز مثال است. بیشتر مردم عوام هر جا که زاده شدند همان جا را وطن خود می‌گویند. این وطن با وطن به تعبیر علمی (علم سیاست) فرق می‌کند که یک سرزمین مشخص بانهادهای خاص و مشترک در مرزهای شناخته شده سیاسی و بین‌المللی است.

اساساً عنوان "ناسیونالیسم ولایتی" عنوانی اشتباه است چون ولایت تهی از بندهایی است که یک "Nation" را بهم جفت و بست می‌کند. هر مکان و منطقه‌ای نمی‌تواند رنگ ملی یعنی ناسیونالیسم بگیرد. بسط آن برای استانها و ولایات یک کشور خدشه دار کردن یک تعریف جهانی و تهی کردن آن از بار مثبت و لغوی آن است. واژه هارا پاس بداریم، حداقل واژه هایی را که علمی و جهانی هستند از بار علمی خالی نکنیم و تعبیر عامیانه از آن نترسیم.

بهبتر بود نویسنده محترم به همان واژه تعصب ولایتی اکتفا می‌کردند چون این تعصب همیشه با انسان بوده و هست، آنهم نه فقط در ایران که در همه جای جهان و بگمانم تا ابد دهر نیز باقی خواهد بود. تازه تعصب به خودی خود بد نیست. تعصب دلبستگی شدید است به چیزی، کسی، فکری، جایی که اگر از مقبولیت ارزشی برخوردار بود، تعصب نشأت گرفته از آن نیز مقبول و ارزشمند است اما اگر به افراط برسد که کور شود خطرناک است، چرا که تعصب کور همه چیز را برای خود حلال و برای غیر خود حرام

جامعه‌ای که فرهنگمد بوده یا هست به فاجعه تعصبات کور در نمی‌غلطد و هرگز در جنبه پدیده‌ای مثل ناسیونالیسم ولایتی گرفتار نمی‌آید و اگر جبراً غلطید، مقطعی و فوتی است و جای نگرانی ندارد.

ولایت و ناسیونالیسم نه فقط در تعریف همخوانی ندارند بلکه از نظر شکل و اندازه هم، کوتاه و بلندند. خلط آنها از اعتبار موضوع می‌کاهد.

می‌داند اما این دیگر جهل است و تعصب نیست. همچنانکه ناسیونالیسم نیز هرگاه به افراط کشیده شود که کور شود، ناسیونالیسم نیست عنوان دیگری می‌یابد. می‌شود شوونیسیم و سراز "پان" درمی‌آورد که خطرناک است، خیلی هم خطرناک است.

طرفه این که در هم کردن این تعاریف و ادغام آنها در هم از زبان یک نفر روشنفکر، صلاح نیست و تکرار و خلط آنها، آلودن صافی‌های ذهن مردمی است که به حقایق امرو واقف نیستند و هر گفته را عجولانه شبیه سازی می‌کنند. البته این احتمال وجود دارد که منظور نویسنده از ولایت، به عبارتی، ایالت یعنی منطقه‌ای باشد که نهادهای ملی مستتر در خود دارد. در این صورت اگر آن نهادها حقیقی و واقعی باشند، بلکه عبارت ناسیونالیسم آن درست است اما ولایتی نیست. قومی و ملی است منتها به رسمیت شناخته شده نیست. اینکه روزی به ناسیونالیسم بدل شود یا نشود بسته به خواست و درایت مردم آن منطقه و شرایط زمانی مناسب، سیاست منطقه‌ای و جهانی و عوامل دیگر دارد.

اما به درستی منظور آقای علی نژاد از نوع ایالتی نیست برای اینکه ایشان در اثبات نظر خود از معیارهای پایین و فرودست و روزمرگی انسانها و تمایلات عادی مردم یک روستا تا حد ارتقا به بخش، بخش، به شهرستان و شهرستان به استان مثال

می‌زنند (به عنوان مثال: شورش قزوین). اینها نیازهای اجتماعی واحدهای محلی کوچک و بزرگ (جمعیتی - عمرانی) است که روز به روز بزرگتر و پرجمعیت‌تر شده و مبتلا به عوارض مدنیت معاصر می‌شوند و گاهی هم البته دچار احساسات تعصب‌آمیز کور از نوع حیدری و نعمتی.

ترس از این موضوع و ترساندن مردم از آن باید منطقی باشد نه احساسی، حقایق را نباید فدای موهومات کرد. باید این مساله را برای مردم بدون ترس و واژه روشن کرد تا هیچ چیز در پس پرده نماند. ابهام همیشه خوف‌انگیز است. ولایت و ناسیونالیسم نه فقط در تعریف همخوانی ندارند بلکه از نظر شکل و اندازه هم، کوتاه و بلندند. خلط آنها از اعتبار موضوع می‌کاهد.

شاید گفته شود وقتی پایه‌های انترناسیونالیسمی به شکوه و اعتبار اتحاد جماهیر شوروی در هم بریزد که به کشورهای کوچکتری تقسیم شود پس ناسیونالیسم هم می‌تواند به آسانی شکسته شده به بخشهای کوچکتری چون ولایات و استانها تبدیل گردد! اما نباید از یاد برد که انتر ناسیونالیسم اگر بشکند هر قطعه‌اش به ناسیونالیسمی ختم می‌شود کما اینکه در مورد اتحاد جماهیر شوروی سابق به دوازده جمهوری ملی بدل گردید (که البته در داخل خود جای حرف بسیار دارند) اما اگر ناسیونالیسم بشکند دیگر از ناسیون "چیزی نمی‌ماند".

در سیاست و فلسفه اصطلاحی است بنام کسموپولیتانیسم (کسموپولیتیم) که معنی جهان وطنی می‌دهد. در این حالت فرد و انسان درگیر یک وطن خاص نیست و دلمشغوله‌ای بنام میهن ندارد. نه جایی و سرزمینی که در آن زاده شده و نه حتی کشوری که به اجبار تبعه آن است بلکه کل جهان وطن اوست. او خیلی خیلی فراتر از مرزهای تنگ و بسته سیاسی و حدود و ثغور جغرافیایی فکر می‌کند. برای او فرقی نمی‌کند سفید باشد یا سیاه، مسلمان باشد یا مسیحی، ایرانی باشد یا آمریکایی، فارسی زبان باشد یا انگلیسی زبان. انسان است و خاکی، روی زمین زاده شده، همین جا زندگی می‌کند و همین جا می‌میرد. حالا می‌خواهد هر جای زمین باشد. برابر، برادر، مهربان. چه خوب! چه آرمانی! چه انسانی! شاید روزگاری چنین شود، غیر ممکن نیست. امکان‌پذیر است چون از اول هم بشر چنین بوده و در قید و قیودی که امروزه در آن هست نبود. البته آن وقت‌ها ذهن بسته بود و این همه از سیاست و جامعه و فرهنگ و توسعه و شمال و جنوب خبر نداشت. این مسئله "ناسیون" و "ناسیونالیسم" و پیدا

■ درسیاست و فلسفه اصطلاحی است به نام کسموپولیتانیسم (کسموپولیتیم) که معنی جهان وطنی می‌دهد. در این حالت فرد و انسان درگیر یک وطن خاص نیست و دلمشغوله‌ای بنام میهن ندارد. نه جایی و سرزمینی که در آن زاده شده و نه حتی کشوری که به اجبار تبعه آن است بلکه کل جهان وطن اوست. او خیلی خیلی فراتر از مرزهای تنگ و بسته سیاسی و حدود و ثغور جغرافیایی فکر می‌کند.

■ در جامعه فرهنگمند که دموکراسی حاکم است از خود گذشتن و به غیر پرداختن نوعی جانبداری از عدالت اجتماعی است، وارسنگی و نجابت به حساب می‌آید. همه چیز موازی هم است و هیچ کس ضرر نمی‌بیند، چون جمع در نظر است. فرد مطمح نظر نیست. اما در جامعه غیر فرهنگمند که موبوکراسی بر آن حاکم است این از خود گذشتگی نوعی حمق و ساده اندیشی تعبیر می‌شود. زور، افزون طلبی، تعصب و سلیقه حاکم است و کار از اعتدال و عدل خارج. چون نظر به افراد است.

■ ناسیونالیسم در گیلان (که جامعه آن بافتی به طور نسبی فرهنگمند دارد) ظرفیت از آن است که با نمادهای خشن و غیر بخردانه‌ای چون تعصبات کور محلی یا انواع "پان" های رایج سنجدیده شود.

شدن ملتها با بارسیاسی امروز پدیده جدیدی است و برای قانونمد کردن سیاست وضع شده است. دقت شود که این مشی فکری - کسموپولیتانیسم - با شکل اپورتیونیستی قضیه که می‌گوید هر جا به آدم خوش بگذرد همان جا وطن اوست کاملاً فرق می‌کند.

حال اگر ناسیونالیسم با آن تعریف محکم و سیاسی و تعبیر علمی خود در کشوری مثل ایران استثناً تا مرز یک ولایت سقوط کند که آقای علی نژاد چنین تصویری دارند چه اشکالی دارد اگر اصطلاح فرنگی جهان وطنی را هم خورد کنیم و تا حد یک کشور ساقط کرده عبارت کسموپولیتانیسم وطنی را برای آن جعل نماییم. بله این اصطلاح نادرست است و من آن را در مقابل ناسیونالیسم ولایتی که آن هم اصطلاحی نادرست است تعدماً به کار گرفتم تا در قرینه قیاس شود.

کل ایران را در نظر بگیریم. علی الاظهر هر جای آن از نظر ناسیونالیسم یکسان است. همه جای این سر زمین وطن است و به مصداق گفته شاعر "همه جای ایران، سرای من است" چه فرقی می‌کند که یکی زاده رشت باشد، یکی تهران؟ هر دو هم وطن هستند. گیلانی چه فرقی با آذربایجانی دارد؟ هر دو هم میهنند. گیلان مگر تفاوتی با فارس دارد؟ هر دو بخشی از همین آب و خاکند. پس دیگر چه باک اگر در گیلان یک جاده باریک و قدیمی باشد که جان دهها نفر را در طول روز و هفته بگیرد و امنیت سفر در آن نباشد، در عوض در خراسان انواع خط آهن و به تعداد زیاد بزرگراه و آزادراه - حتی از نوع ابریشمی - وجود داشته باشد، دیگر هم میهنان استفاده کنند!

چه اشکال دارد در گیلان که علی الاظهر یک قطب کشاورزی است کرت‌های کوچک برنج آن به صورت آبا و اجدادی و غیر مکانیزه کشت شود، در عوض باغات پسته کرمان و رفسنجان با آبیاری فوق مدرن به چنان تولید انبوهی برسد که بازار جهانی را قبضه کند، بالاخره سودش عاید همین کشور است، مطمئناً از قبلش به موقع برنج خارجی وارد کشور از جمله گیلان می‌شود!

جای دور نمی‌رود اگر شالیزارهای گاه سوخته و گاه به زیر سیل رفته گیلان که در قطعات کوچک تکافوی زندگی کشاورز گیلانی را نمی‌دهد به ثمن بخش فروخته شود و این گروه هستی باخته بخاطر فقدان صنایع و بازار کار در استان، جهت پیدا کردن کار راهی تهران بزرگ شوند و به صورت شاگرد آشپز و سلمانی و دستفروش ورختشوی و پادوی هتل به افتخار "همشهری" گری نایل آیند. بالاخره هم وطن تهرانی می‌داند که چطور حرمتش را پاس نگاه دارد!

اشکالی ندارد حتما جوان گیلانی در استان خود بماند. چه خوب است حلاوت زندگی و دوره شباب را در طبیعت ناسازگار جنوب گرم و تفته با جسم و روح خسته خود به تجربه بنشیند و به صورت کارگر مهاجر و ذخیره مدتی پشت در کارخانجات و صنایع بزرگ اصفهان و خوزستان و دیگر جاها معطل شود شاید فرجی شود و بعد از استخدام کارگران بومی آن جا، دری هم بروی او باز شود.

چه اشکال دارد بخشی از جمعیت ساحل نشین گیلانی بخاطر فقر و استیصال زمینهای خود را بفروشند و در عوض عده‌ای از هم وطنان به نان و نوا رسیده ببینند و در آن ویلا بسازند و هر بار که از کار خسته شدند در آن استراحت کنند و از مواهب طبیعی این سرزمین بهشتی استفاده کرده به سرسبزی و آبادی آن درود بفرستند و بعد دوباره با انرژی بیشتر برای کار و کاسبی خود به ولایت خویش برگردند. در عوض فرزندان این ساحل نشینان - جوانان بیکارگیلانی - می‌توانند در سواحل جنوب کشور و حول و حوش مناطق آزاد

به انواع و اقسام کار قاچاق از نوع ملیح و قبیح تن در دهند، می‌توانند حتی برای جزایر غیر مسکونی خلیج فارس در مواقع لزوم بومیان خوبی به حساب آیند!

مثال‌های من از گیلان است چون زاده گیلانم و گر نه درد من هیچ بیشتر از درد هم وطن کردستانی و سیستانی و بلوچستانی و دیگر مناطق محروم ایران عزیز من نیست. بله همه جای ایران، سرای من است اما همه‌سراها یکسان نیست، ناهمگون است. همان شمال و جنوب، همان توسعه نیافتگی، همان جهان سومی (به عبارتی استان آخری) در این "جهان وطن کوچک" هم وجود دارد.

در جامعه فرهنگمند که دموکراسی حاکم است از خود گذشتن و به غیر پرداختن نوعی جانبداری از عدالت اجتماعی است، وارستگی و نجابت به حساب می‌آید. همه چیز موازی هم است و هیچ کس ضرر نمی‌بیند، چون جمع در نظر است. فرد مطمح نظر نیست. اما در جامعه غیر فرهنگمند که موبوکراسی بر آن حاکم است این از خود

گذشتگی نوعی حسمق و ساده اندیشی تعبیر می‌شود. زور، افزون طلبی، تعصب و سلیقه حاکم است و کار از اعتدال و عدل خارج. چون نظر به افراد است.

اگر تعصب محلی یا به تعبیر آقای علی نژاد ناسیونالیسم ولایتی خطرناک است، بی تفاوتی محلی یعنی کسموبولیتانیسم وطنی یا بهتر بگوییم وطن دوستی بی توقع هم خطرناک است و کار به جایی می‌کشد که در گیلان اتفاق افتاده است.

با این همه مسأله ناسیونالیسم در گیلان (که جامعه آن بافتی به طور نسبی فرهنگمند دارد) ظرفیت از آن است که با نمادهای خشن و غیر بخردانه‌ای چون تعصبات کور محلی یا انواع "پان" های رایج سنجیده شود. گیلان بخشی زیبا و شکننده از ایران عزیز ما است که به اقتضای طبیعت متفاوت آن با دیگر بخشها باید جور دیگری معنی و تفسیر شود. از گیلان فقط دوشیده شده است بی آنکه چیزی به آن خورانده شود.



خروج بی رویه دام از گیلان

خروج بی رویه دام از گیلان به گرانی گوشت قرمز در استان دامن زده است. دامداران گیلانی به دلیل عدم توانایی در تامین علوفه مورد نیاز برای پرور بندی دامهای خود در فصل تابستان، اقدام به فروش آنها کرده‌اند طوری که میزان فروش دام در سال جاری نسبت به گذشته ۲۵٪ افزایش یافته است. به استناد گزارشهای رسیده از قرنطینه‌های لوشان، چابکسر و آستارا حدود ۱۳ هزار راس از گیلان خارج شده است. لازم به گفتن است که دامهای گیلان در مقایسه با دامهای سایر استانها از مقاومت خوبی در مقابل بیماری برخوردارند و یکی از دلایل خرید آنها توسط دلالان و خریداران استانهای دیگر همین امتیاز دام بومی است که به ارزانی از دست دامداران گیلانی خارج می‌شود.

تپیدورا
محل فروش در تهران
کتابفروشیهای روبروی
دانشگاه تهران

کارخانه شیر پاستوریزه گیلان در پی تذکر اداره بهداشت به هیأت مدیره کارخانه برای رفع برخی ایرادات، کارگران خود را اخراج و کارخانه را تعطیل کرده است. کارگران اخراج شده اغلب حقوق معوقه مطالبه داشته و هراز چند گاهی جلوی استانداری و بیت نماینده ولایت فقیه تحمّن اختیار می‌کنند و پیگیر حقوق قانونی خود هستند.

فاجعه افت تحصیلی در گیلان

ششمین شماره از سال سوم نشریه پیک سنجش (اردیبهشت ماه ۷۷) منتشر شد که در آن کارنامه استان گیلان در آزمون سراسری سال ۷۶ نیز چاپ گردید. خبر صحیح و تأسف بار افت تحصیلی دانش‌آموزان گیلانی در سالهای اخیر که در برخی جراید گیلان کم و بیش مطرح شد، (از جمله شماره‌های ۳۹ تا ۴۳ گیله‌وا) و به اندازه کافی حساسیت برانگیخت، اینک بار دیگر به ثبوت رسید. استان پیش‌تاز (اول دیروز) در تعلیم و تربیت نوین، در جمع ۲۷ استان کشور رتبه بیست و سوم (مجازا آخر) را کسب کرده است!

آینده نگر باشیم و فاجعه را جدی بگیریم. بی تفاوتی نسبت به این مسئله فاجعه توسعه در گیلان خوانده است.

کارخانه‌های گیلان

یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند

کارخانه الکترونیک گیلان یکی از بزرگترین کارخانه‌های تولیدی استان که از پیش از انقلاب در زمینه تولید لوازم برقی و صادرات آن فعال بود از بیستم مرداد ماه تعطیل شد و تاکنون از پرداخت حقوق کارگران خود باز مانده است. به گفته کارگران کارخانه که بکرات جلوی استانداری و بیت نماینده ولایت فقیه در گیلان تحمّن اختیار کرده‌اند کارخانه میلیونها تومان کلای انبار شده بدون مشتری دارد و میلیاردها تومان بدهکار است. صدها کارگر این کارخانه هم اکنون از کار بی‌کار شده و منتظر دریافت حقوقند.

کارخانه ایران جیکا، تولیدکننده پوشاک، ده‌هاتن از کارگران خود را که تماما زن هستند از کار اخراج کرد کارگران که تعداد آنها به یکصد و بیست نفر می‌رسد قراردادی بوده و حدود دو سال در آنجا به کار مشغول بودند. کارگران یاد شده با توجه به حکمی که از سوی دادگاه به نفع آنان صادر شده هنوز موفق به احقاق حق خود نشدند و هراز گاهی جلوی استانداری و بیت امام جمعه رشت جمع می‌شوند. گفته می‌شود کارخانه حقوق دوپست و هشتاد تن کارگر شاغل را نیز مدت پنج ماه پرداخت نکرده است.

در طول روز، هفته و ماه جلسات متعددی به مناسبت های گوناگون با حضور مسئولان اجرایی استان با مقامات مختلف کشوری که به گیلان سفر می کنند برگزار می شود که البته ارباب جراید هم در آن حضور دارند. اگرچه گیله و در این نشست های اداری دعوت و حضور مستقیم ندارد اما اخبار لازم را از طریق هستایان مطبوعاتی خود که در نشریات گوناگون گیلان قلم می زنند کسب می کند و جسته گریخته از حرفهای که در جلسات زده می شود و گاهی تلخ و نومیذکننده و گاهی شیرین و امید بخش است با خبر می شود. تفاوتی که میان حرفهای پارسال و امسال جلسات وجود دارد این است که در دوره تصدی استانداری سابق حرفهابه تلویح و اشاره کتمان می شد و اینک در مسئولیت جدید به تصریح و عیان اعتراف می شود.

حرفهای خوب، رک و صادقانه آقای استاندار را که در این جلسات زده شد اگر چه به صورت رودررو به گوش نشنیدیم اما به قلم همکارانمان که در روزنامه ها و هفته نامه های استان چاپ شد به دقت خواندیم. به گمانمان انتقال آنها ولو غیر مستقیم در گیله و برای طیف وسیع خوانندگان گیلانی که اغلب از گروه روشنفکران، فرهنگیان، متخصصان و نیروهای کارآمد هستند و در سرتاسر کشور و خارج از آن پراکنده اند و گیله و را به عنوان یک ماهنامه خبری فرهنگی هنری و مرجع که به امور گیلان حساس است مشترک هستند خالی از لطف و حسن نباشد.

وقتی که بالاترین مقام اجرایی استان و نماینده رسمی دولت در گیلان اعتراف می کند به اینکه گیلان از چرخه سازندگی کشور عقب مانده است باید به برخی تحولات که در جامعه ما رخ داده است ایمان آورد. اعتراف همیشه با شجاعت آمیخته است و شجاعت جسارت می خواهد. و انشاءالله که این مثلث اعتراف و شجاعت و جسارت ضامن توفیق راهی باشد که آقای استاندار در پیش دارد.

چشمه اگر شفاف و زلال و روشن باشد خیرش در اطراف و اکناف می پیچد و مردم نشنه بدان روی خواهند آورد و به آن نظر خواهند داشت مردم که اقبال کردند توفیق حتمی است. آقای استاندار باید یک کار خیلی بزرگ و یک طرح حیاتی در این استان انجام بدهد تا مردم او را باور کنند. مردم ناباور هرگز نابور خوبی نبوده اند. مدیر اهل تعارف هم هرگز به باور مردم ننشسته است. آنچه در ذیل می آید گزیده عبارات و جملاتی است که از زبان آقای استاندار در طول یکی دو ماه اخیر شنیده شد و در مطبوعات گیلان درج گردید و گیله و فهرستی از آن ها برگرفت. از این رو نوشته زیر مقاله پژوهشی نیست که بنام و شماره و تاریخ هفته نامه ها ارجاع شود. حاصل مطالعه تمام روزنامه ها و هفته نامه های یک ماه گذشته گیلان است که در این جا "سوتیتر" و "اراز زبان" مهندس صوفی استاندار گیلان آمده است:

اعترافات آقای استاندار

● از ارائه طرح ها هرچند بزرگ و حتی خیالی نباید هراس داشت چون می توان پیگیری کرد. هر آنچه که در آرمان و ایده ما هست باید تعقیب کنیم و در این مسیر خوشبختانه محورهای توسعه استان ناشناخته نیست.

در جلسه ستاد درآمدهای استان:

● باید در مورد مسائل و مشکلات استان حساسیت نشان داد و در خصوص کسب منابع درآمدی جدید فعالیت کرد.

● امروز دنیا، دنیای رقابت است. این رقابت هم بین کشورهاست و هم بین استانها و شهرستانها و بالاخص انسانها. این یک رقابت سازنده است اما ممکن است فرصت خیلی زود از دست برود. اگر شرایط را بشناسیم و از فرصتها استفاده نکنیم دچار خسران می شویم.

● ما باید با ارائه پیشنهاد های زیر بنایی به دولت و پیگیری جهت تصویب آنها گره ای از مشکلات گیلان را بگشائیم.

در گروه آبی ائمه جمعه در گیلان:

● محرومیت گیلان ذاتی نیست بلکه عارضی است و در این زمینه تلاش همه دست اندرکاران خصوصاً ائمه جمعه برای بسیج عمومی و توجه دادن مردم بسیار مؤثر هست.

در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرنگاران رسانه ها:

● گیلان علی رغم برخورداری از مواهب خدادادی و طبیعی، سهم خود را در حد انتظار از توسعه یافتگی کشور دریافت نکرده است.

● استان گیلان در ردیف انتهایی جدول تخصیص اعتبارات قرار دارد.

● در گیلان مشهور است که نیروهای موجود در استان، موقعیت حضور در مسئولیت های اجرایی را نداشتند به همین دلیل من این فرصت را برای افراد بومی به وجود آوردم تا بتوانند در مسئولیت های اجرایی مشارکت نمایند و سعی من این است که از مدیرانی که در نقاط دیگر مسئولیت دارند استفاده کنم اگرچه به نظر من بومی بودن مزیت است لیکن فضیلت نیست.

● در جلسه ای با حضور دکتر فرهادی وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی کشور:

● در بخش بهداشت و درمان متاسفانه علی رغم تلاش های صورت گرفته هنوز استان گیلان با ۲/۵ میلیون نفر جمعیت که در اولین تقسیمات کشوری به عنوان استان یکم اعلام گردید فاقد یک بیمارستان سوانح و سوختگی است.

● در جلسه ای که به منظور تهیه طرح های کلان توسعه برای استان ترتیب داده شد:

طرح آبراه آزادی، جاده دوم رشت - انزلی

طرح آبراه آزادی، جاده دوم رشت - انزلی

سخنی با نمایندگان گیلان

دکتر مهرداد داودی

می‌گذرانند، طرح تراموای مشهد وکیل آباد است که فاصله هیجده کیلومتری ییلاق وکیل آباد را به مشهد متصل میکند. ییلاق خلوت و خوش آب و هوای مزبور هم اکنون با یک جاده شبه اتوبان، به شهر مقدس مشهد ارتباط دارد و تنها تاسیسات قابل بعرض آن، شهربازی نسبتاً بزرگش می‌باشد و راه آن نیز فعلاً هیچگونه مشکل ترافیک ندارد.

در حالیکه جاده شلوغ رشت انزلی با تراکم شدید وسایل نقلیه دو شهر بزرگ اقتصادی و تسوریستی رشت و انزلی و کسامیونها و تریلی‌های حامل کالاهای وارداتی و صادراتی جاده ترانزیتی آستارا-انزلی که از جمهوری آذربایجان میگذرد و در همه فصول سال با مشکل ترافیک دست به گریبان است و رانندگی در آن خطرناک میباشد و با فرارسیدن فصل تابستان و هجوم مسافران گرمزده علاوه بر خطرناک بودن و حشمتناک هم میشود.

با نگاهی به نقشه راه رشت انزلی در می‌یابیم که جاده بخاطر دور زدن مرداب انزلی یک نیمدایره بزرگ و طولانی را طی می‌کند و بجای عبور از پیره بازار که کوتاه‌ترین و مستقیم‌ترین راه به انزلی میباشد اجباراً از خمام و حسن رود و طالب آباد میگذرد که محدودیت وسایل فنی و علمی آن روزگار باعث این انحراف مسیر طولانی شده بود. خوشبختانه با پیشرفت علوم و فنون راهسازی احداث پل دو سه کیلومتری بر روی تالاب انزلی کاملاً امکان‌پذیر است و هم اکنون جاده دوم تبریز ارومیه با عبور از وسط دریاچه ارومیه در حدود پانزده تا بیست کیلومتر از میان آبهای دریاچه میگذرد. این شاهکار راهسازی ایران و جهان فاصله تبریز ارومیه را به کمتر از نصف تقلیل میدهد که با یک پل طولانی دو قسمت خاکریزی شده داخل دریاچه را بهم متصل کرده است.

کلان ملی وارد مذاکره جدی بشوید. اما تا آماده شدن برنامه جامع توسعه گیلان نباید دست روی دست گذاشت، چند برنامه مورد نیاز مبرم گیلان را از هم اکنون در مجلس مطرح بفرمایید که طرح آبراه آزادی و جاده دوم رشت انزلی می‌تواند از آن جمله باشد.

هم اکنون دو طرح مشابه، جاده دوم رشت - پیره بازار - انزلی در دو نقطه دیگر کشور در شرف اجرا است که هیچکدام از آنها در مقام سود مندی و سودآوری و توجیه اقتصادی قابل مقایسه و رقابت با طرح آبراه آزادی و جاده دوم رشت انزلی نیست. ولی بعلمت پشتیبانی مادی و معنوی نهادهایی پر توان و شخصیت‌های برجسته در آن دو بخش از کشور در اولویت اجرا قرار گرفته‌اند از آن جمله طرح هفت باغ و هفت آسمان کرمان، و طرح تراموای مشهد وکیل آباد.

طرح اول، طرح پر سر و صدای هفت باغ هفت آسمان کرمان - ماهان، بطول بیست و هفت کیلومتر با صرف هزینه زیاد در شزارهای کویر کرمان به مرحله اجرا در آمده است که معلوم نیست آب مورد نیاز هفت باغ آسمانی چگونه باید تامین بشود از کدام منبع آب و به چه قیمتی؟ با کدام توجیه اقتصادی؟ بخش خصوصی که معمولاً بدنبال سود اقتصادی سرمایه‌گذاری میکند با کدام منطق اقتصادی چنین سرمایه‌گذاری را در آنجا بکار انداخته است والله اعلم؟

درست است پول اجرای این طرح پرخارج متعلق به بخش خصوصی میباشد و از بیت المال برداشت نشده است - ولی بهر حال دارائی بخش خصوصی نیز جزئی از دارائی ملی محسوب میشود و ضرر و زیان آنها هم در اقتصاد کل جامعه اثر منفی و مخرب دارد صرف اینکه بخش خصوصی مسئولیت این کار را بعهده دارد مانع حساب رسی نیست.

طرح دوم، که گویا هنوز مراحل اولیه را

از جمله مطالبی که هراز گاهی در گیله و به آن اشاره می‌شود مسئله عدم حضور شخصیت‌های با نفوذ و موثر از گیلانی‌ها در سطوح بالای تصمیم‌گیری و مدیریت کلان ملی است که باعث عدم توجه به مسایل گیلان و رکورد نسبی این منطقه زرخیز شده است و در صورت ادامه وضع مزبور اثرات منفی آن بیشتر چهره می‌نماید.

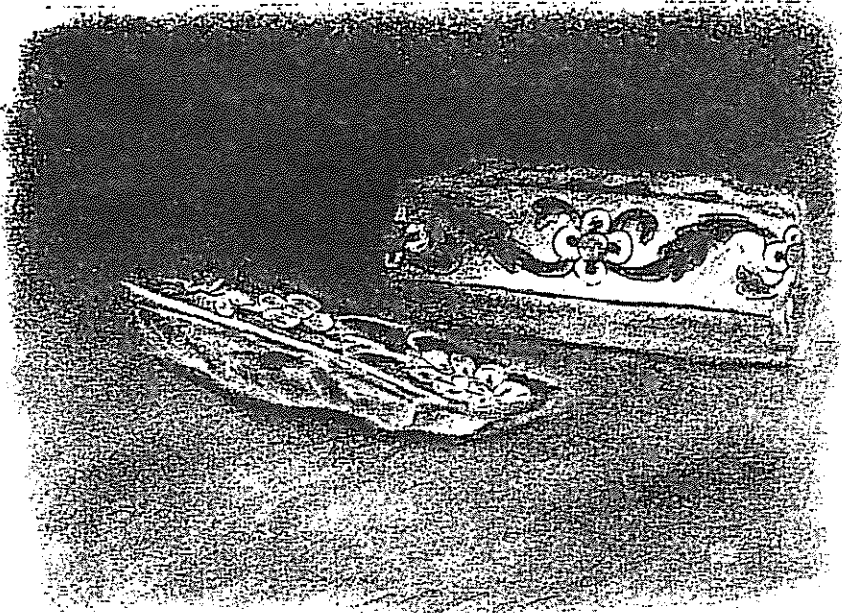
در این که شخصیت‌ها منشا خدمات خیر در محل زادگاه خود می‌شوند حرفی نیست و این مسئله منحصر به ایران یا شخص بخصوصی نیست. در همه جا این موضوع کم و بیش صدق می‌کند، ممکن است در ایران قدری پررنگ‌تر بجشم بخورد و این مسئله تا حدودی به اخلاق اجتماعی و خصوصیات روانی جامعه ما مربوط می‌شود. بوستان بزرگ ایران هرچه آبادتر و زیباتر باشد بیشتر مایه سرافرازی و مباحثات و مسرت است اگر گیله و ا به نمایندگی از طرف مردم گیلان حرفی می‌زند یادآوری این نکته است که زیباترین و آبادترین گوشه این مرز و بوم را که زمانی زینت ایران بود، این گونه به امان خدا رها نکنید.

مسلمانان نمایندگان مردم بویژه شما آقایان نمایندگان گیلان، در صف اول مجاهدت‌های اجتماعی جامعه هستید و در راستای تحقق آرمان‌های بزرگ ملی بیشترین مسئولیت‌ها را بعهده دارید و در صورت همکاری دسته جمعی می‌توانید بخوبی جای خالی شخصیت‌های بزرگ را پر کنید و پیشاهنگ توسعه و ترقی گیلان بشوید با همکاری و همفکری اندیشمندان و صاحب نظران و تشریک مساعی مسئولین و مدیران محلی امکان دست یابی به یک برنامه زمان بندی شده مشخص بعنوان مبدا توسعه و شروع کار میسر است تا پس از بررسی نهایی و شناسایی کامل نقاط قوت و ضعف برنامه مزبور و تعیین اولویت‌ها، بر سر اجرای آن صرفنظر از هر گونه تفاوت سلیقه سیاسی و گروهی با دولت و مسئولان برنامه‌های

احداث جاده دوم رشت - انزلی هم به مقیاس خیلی کوچکتر ولی پسیامدهای اقتصادی و اجتماعی بمراتب بزرگتر از جاده دوم تبریز - ارومیه عمل خواهد نمود و باعث تحول عظیم و بی سابقه‌ای در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی گیلان و ایران خواهد شد و با ادغام دو شهر مهم اقتصادی رشت - انزلی در یکدیگر با یک خیابان پانزده کیلومتری و کاهش زمانی مسافرت دوشهر از سه ربع ساعت فعلی به ده دقیقه در حقیقت یک شهر جدید بامزایا و امکانات عظیم اقتصادی و اجتماعی خاص بوجود می‌آورد که دارای جاذبه‌های توریستی فوق العاده خواهد بود.

در ملاقاتی که با آقای استاندار گیلان داشتم (در رابطه با احداث آب راه آزادی و جاده دوم رشت - انزلی) مسئله کمبود مالی و نداشتن اعتبار را مانع اجرای این پروژه اعلام نمودند تا حتی اضافه کردند که مبلغ پنجاه میلیون تومان اعتبار با کسازای تالاب انزلی این گنجینه پر بهای ملی هنوز تأمین نشده است و بخاطر این مبلغ نسبتاً ناچیز این شاهکار طبیعت در شرف انهدام و نابودی است. در حالیکه با اندک توجه‌ای بازگرداندن شادابی و سلامت به تالاب میسر می‌شود و با تعریض رودخانه پیر بازار و امتداد آن تا رشت و گشایش آب راه آزادی بر روی شناورهای داخلی و خارجی و احیای صنعت توریسم به زودی در آمد حاصله از صنعت مزبور به همه کمبودها پایان می‌دهد.

شما آقایان نمایندگان با حضور در بالاترین مرجع تصمیم‌گیری ملی نه تنها نسبت به حوزه انتخابیه خود بلکه نسبت به همه سرزمین پهناور ایران این خانه بزرگ پدری مسئول هستید. هر نوع هزینه‌ای باید با اطلاع و صلاحدید شما که مسلماً خیر و صلاح و مصلحت ملک و ملت در آن نهفته است صورت بگیرد. تعیین اولویت‌ها و شناسایی نیازهای اساسی جامعه و بازده اقتصادی هر حرکت سازندگی در حوزه مسئولیت نمایندگان می‌باشد و در نهایت هر اقدام سازنده‌ای باید از صافی تصویب شما بگذرد و بالطبع از روی بصیرت کامل و به دور از هر گونه ریخت و پاش و اعمال سلیقه فردی کار باید با در نظر گرفتن سودمندی و سودبخشی کامل به انجام برسد تا سازندگی با سرعت بیشتری اوج گیرد. اما اینک در آهنگ برطین توسعه ایران و نغمه موزون سازندگی، ساز گیلان ناکوک و نامیزان است و این ناسازگاری کل آهنگ را ناموزون و خراب می‌کند. صدالبته باید هرچه زودتر اصلاح بشود که فردا خیلی دیر است.



تاراج فرهنگی

م. ر. لاهیجی

شکست، شکست همه آن تفاخری که می‌پچیدیم، و مانده است تنها، قدمی که همچنان تاریخ رویای شیرین شب زدگی است. می‌بندیم، به دو دست می‌چسبیم، به نگاه می‌شوئیم و به ناز... دلربایی معشوق را می‌ستائیم. هنوز پدرانمان نعلین‌های چوبیشان را به چرم آذین می‌کنند، هنوز فواره‌های مسجد اکبری به یادمان ماهیان درشتی که هرگز بلعیده نشده‌اند و پزندگانی که به احترام نفس علم‌های معطر آذین گشته‌اند و طاق‌هایی که آشیانه‌های کبوتران را مأوا می‌کردند، گلچین شده است.

هنوز مورچه‌ها لقمه نانی که به کف شان بود به صف می‌برند و اجاقی که کوبیدن‌های استکان‌هایش همه‌مان زنان رادرم می‌پچد و قندی که آب می‌شد و خستگی - که در کنار لهیده شدن سنگ فرش دیوار کاشی به موسیقی معنا می‌بخشید و همه زخمهای چرکینی که آغشته از گل و لای بودند، همنشین کاهگلی بودند که سخت کوبیده شده بود تا خشتی‌رامزین به همیستری خویش سازد و چه گهنگی‌هایی که هیچوقت نخواستیم بدانیم و چه ورق پاره می‌کردیم و کلید می‌زدیم بدون آنکه به پدرانمان احترام بگذاریم و کودکان را صمیمانه نوازش کنیم و بگوییم که تازه را تازه گی باید و کهنه‌رانگاهی باید - رفته را شناختی باید مانده را سلامی باید.

همه آنچه که جای می‌خوردیم و به حصیری لم می‌دادیم سالهای دوری بود که یکایک از گذشته می‌چیدیم و یادمان می‌آمد که شیرینی می‌خواست عروس خانه شود - یاد می‌آمد که فندقهای حیاط را چیده بودیم و دیگر چیزی لای انگشته‌مان سبزه نمی‌کرد و می‌چیدیم و می‌چیدیم و باز چیدیم. نگاه می‌کنیم، می‌بینیم و به تماشا می‌نشینیم به همه آنچه که این کلمات را معنا می‌دهد.

حسرت می‌خوردیم و می‌کاویدیم. می‌نشستیم و زیاد

گیله وا:

م. ر. لاهیجی، نقاش است و شاعر. از هنرمندان جوان گیلانی است که رنگ و نقش را گاهی با زیبایی‌های کلام در هم می‌آمیزد. قدر میراث ملی و هویت گیلانی هنرمند در بیشتر آثارش که تاکنون به نمایش عمومی گذاشته شده است، حضوری ثابت و مستمر دارد. کاشی‌های شکسته مسجد قدیمی اکبری لاهیجان نمونه‌ای از باورهای به یقین بدل شده اوست. خرده‌کاشی‌های مسجد اکبری رنگی و زیباست و کار نقاش هم. سادگی و یک رنگی نقش او از گیله‌واست که آن را بی‌ریا و سبید و سیاه عرضه داشته است.

درگذشت یک شاعر جوان و گیلکی سرا



بهن صفائی ره

شاعر گیلکی یکی از جوان‌ترین شاعران خود را از دست داده است شاعری که تازه داشت به تجاربی نو در شعر دست می‌یافت .
بهن صفائی جورشری در سال ۱۳۴۰ خورشیدی در شهر لشت نشاء دیده به جهان گشود، پس از اخذ دیپلم به شغل آزاد پرداخت، صفائی فعالیت شعری خود را از دوران نوجوانی و دبیرستان آغاز کرد، دوبیتی‌های گیلکی او در نشریه دامون (در سالهای ۶۰ - ۵۹)، گیله و نشریات دیگر به چاپ می‌رسید. او جوانی محجوب و مؤدب، عاطفی و با احساس بود. دوبیتی‌های گیلکی او دردهای زندگی او بود.
او ۱۶ مرداد ماه سال جاری بر اثر بیماری سرطان زندگی را بدرود گفت در حالیکه فقط ۳۷ بهار را پشت سر گذاشته بود. صفائی دارای همسر و سه فرزند بود.

ده می شیون صدا گوشا پورا بو
جه بس ارسو فوگودم چوم کورا بو
زواله فی سوجا نیره می جو نا
تی سایه از می سر چره دورا بو؟

خوداونددا گیرفتار و اسیرم
ونال غوربت غریب جا بمیرم
چره او جانندی تو می صدایه
روخونه آبی تو، دریا تی رایه

ایتا دونیا شولوغی مئن اویرم
هایه شیم می نفس لشت نشایه

بیگیته دیل تی شی، وارز هوایه
تک وتنها ایسان تی ورنییه داب

می ورجه تا ایسابی غم نداشتم
تی مونسن تا لون همدم نداشتم
مرا باور نایه بی تو ایسانه
ترا داشتم ده هیچی کم نداشتم

خوشی می تسکه دیل امره قاره
سییا بیینویشته بو می روزیگاره
جوراجور گول به تی صحرا داری تو
هیزاران عاشق و شیدا داری تو

خودایا زندگی بی اعتباره
چی روزی بو می ره کی طاله بینویس

گیلان جان، جنگل و دریا داری تو
شورم و ختی به تی جنگل نیشینه

لشت نشاء - سید رضا پیکرستان

سفیدا بو می مو، می عمر پو چا بو
غم دونیا می دیل مئن رجا بو
وشوم بوم "بد بداست" می دان گب بو
بدی از بد کمر می شی کچا بو

دان = دهان

لاهیجان - محمد رضا مهدوی سعیدی

هپا تم می برنجا دونه دونه
ریز دونه فیچم می کس کسونه
سروف دونه بشم کرکون واسه
دروس دونه بفورتم خرج خوئنه

کرج - حسین شهاب کومله ای

گیلهوا / شماره ۴۹ / صفحه ۱۵

دوبیتی

امی شنده بیچاره، کنار سل بو
بلا وارث مرا یاده، شیل بو
هوا تا سو گودی می نازنین پئر
می مار خسته امره پا به چل بو

لشت نشاء - علی معصومی

همیشک ای بیلا وارث هیتو بو

یته پول پلا، یته چپو بو

یته خو جو رو جیرا پول جی شوست

یته مورده بلا با یته تو بو

رشت - جواد شجاعی فرد

یه شب می خاب مئن مهتاب بیتم
تی چشمونا اون مئن قاب بیتم
تماشا کاد بوم، می خاب بشکس
می چشم جی یه دریا آب بیتم

لنگرود - یاسین نمکچیان

تی سایہ جہ

غلامحسن عظیمی

تی سایہ جہ زوالہ ایشکفہ
تی شانہ سر وی داز گیس واوہ
بجارگا، تی خندہ امرہ گوشہ وارگانہ
انارداژ انار، تی ور خوبوستا ترکانہ
نسیم، روخان کتد جہ، ترا پایہ
بُدوب بُدوب تی ور آیہ
جوکول بو ترا کشادیہہ
آرو - اورو گیرہ ترا خوشادیہہ

ترامانہ، ترا!

اونی کی خاب دینم

ہہ کول سر اون رہ گول چینم

ہہ مرزان سر اون رافانیشینم

ترامانہ!

اونی کی فاندِرہ نما جہ آیینہ

اونی کی سازونقرہ امرہ گردہ چوینہ

اونی کی نم نم بہار وارشامانہ

ترامانہ!

ہہ کوه و جنگل و بجار و زندیگہ

تی سایہ جہ زوالہ ایشکفہ

تی سایہ جہ زوالہ ایشکفہ

نبر ۷۷ - توران

تي دست و پا ورم باورده يه
تي کاراکی تانه کودن
ايشکاول، او پورکانی
نشا، وجین
دو واره، بیج بینی
دکش فاکش، علف بینی

دکشی فاکشی

محمد حسن جهزی

تي خانه چش
تلاز سر
تي گاب جیگا، کروج لچکی
بیجیر باهو
اوشته تره
تلاز جیر، اوتاق پوشت
فاکون فوگوردسه
ماهی خومان سر
مگر تانی ته ره ننی؟

اوسال
مرا جی خاطر انیشه
ای جو فت رزین گالوش
تي پا دو بو
تي مار دیل
تي ایجباری واسی
بی گيفته بو

دوز جو ماق باغ کتام تی شین
وا دوزانا بترسانه
بیلدار واسی ایسان
جی ترس دوز شال
همه تا سال...

دویان بزه بیج و جو با
تي پتر
گرامته کنار نایی
تي مار
ایشکورا پلانائی

کوچه لاگوی

خودست کوچکه جی هر روز
غنجان چائی جی پراکونه
زییلکه، کوچه لاگوی.

تهران - تیر ۷۷

مغرب که بونه، هپتو
خالی بونه زییل چائی جی، اما
روز خسگی کشنه
اون دیم مثن

چوتو بگم ته ره
ما قول ز مات ایسه
می دیل تی خنی تنگابو
تي حالا ازتی چانچو،
لو پایه

نقش تازه ای

لاهیجان - محسن بافکر لیالستانی

تي همسایه
وا پرسه مه
تي سن و سال امره درز بار
نواستی جور بایه

هش

تو سر تا پا سفید دوکوده
اما سر تا پا سیبا
سیبا ابران
گرخانه وارش میان
ما یا بردن درید
خورشید بوقا

تو سر تا پا سفید پوشیده / اما ما سیاه / ابرهای تیره / میان
رعد و برق و باران / ماه رامی برند / به بقعه خورشید
(بقعه‌ای سر راه خمام به خشکبیجار که بیشتر مورد
زیارت زنان است)

فتاوی خمام - محمد تقی رستمی



اساس شعر

جلیل قیصری

۱
نا آسمون دارمه
نابنه ر
تش و او، م پی درنه
بیل ته چشم له شخته جا بدم
نه آسمان را دارم / نه زمین را / آب و آتش در پی منند /
بگذار درون چشمه‌ایت پنهان شوم.

۲
شه ور غریب
ته ور غریب
دنیا ته ور غریب
م گور نمیه کش
اته پرس نمیه بیلن
پیش خود غریب / پیش تو غریب / پیش دنیا غریب /
بر سنگ گورم / نشانه پرشی بگذارید.

رویان (مازندران) - مرداد ۷۷

فارس مرا

بشکسته خالانا مانم فارس مرا فارس مرا
بگفته دارانا مانم فارس مرا فارس مرا
سینه کی شین تاب آوره کی بیستاوه می درد دیل
بی درد درمانا مانم فارس مرا فارس مرا
خنده کونم، خنده نیه، آرسو فوه می چومانا
بی سرو سامانا مانم فارس مرا فارس مرا
آخ کی می دیل ول بیگفته جه روزیگار بی قرار
بی بلگ و بارانا مانم فارس مرا فارس مرا
سوسو نزه می تسک دیل جان برار جان خاخور
ایر بهارانا مانم فارس مرا فارس مرا
جه صب سر تا تاریکی سگ دو زئن زندگی ره
اوشوره زارانا مانم فارس مرا فارس مرا
دو نیا به کی خوش بینشینه "مسعود" ره ای واردویم
دوسته بالانا مانم فارس مرا فارس مرا
قزوین - مسعود محمدی

جه را هرکی بمه بپته می حاله
 بوگوده واریسی هرکی می ساله
 اونی کی روز و شو می همنفس بو
 بزه اول سره می شاخ باله

بهار امره یم می ریشه زرده
 کشه زئم افتویه هنده مه سرده
 بدونیایی نیه هیچکی به هیچکی
 آدم کتره فنی خو بار درده؟

لشت نشاء - محمد دعانی "م.ناجه"



دوبیتی نالشی

ماسوله سیل بزه آلمان ره

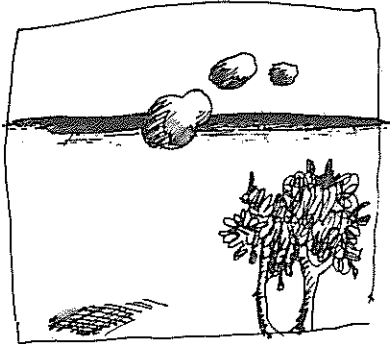
نبو گر، خر، سرا سردی نیویشته

توله آوو چکه پردی نیویشته

نبو ایشته، نبو نشته، نبوده:

قلم تا با قلم دردی نیویشته

قزوین - جمشید شمسی پور "خشتاونی"



بی کس و گار

ایتا شب

وایگیرم خودا دسا

باورم تاتی خانه

بیدینی

منم اتوکی گوفتیدی

بی کس و کار نییم

بندرانزلی - رضا سیف پور

بدا تی خنده واشکوفه

چو تو تانم تی مهربانی یا

تی عشق و عاشقی شواله یا

مه جان او بوسوخته ماله یا

- یوکوئی جاختره دهم...؟! -

اگه باهاژ زیندیگی بیی

تی عشق تو مجار منن

دووارده من نفس گیرم

تی مهربانی تا و امره اورزایم

- بازون و شه زئم...

بیساتی اخم توشکه یا واکون

بداتی خنده واشکوفه

باهاژ زیندیگی مره...

فومن - خرداد ۷۷

رضا صفائی سندی

تاو: گرمای پیش از بیرون آمدن خوشه های برنج

اورزایم: جوانه می زئم - خوشه نورس می زئم

احمد پوریان

که تنها شامل حال ایران و فدراتیو روسیه می شود. کشورهای ساحلی دیگر در عوض متعهد شده اند در حوزه آبهای ساحلی خود برای حفظ ماهیان خاویاری که در معرض نابودی نسل قرار گرفته اند اقدامات قانونی را در مبارزه با صید قاچاق اعمال کنند. تخصص قایق ماهیگیری آذربایجانی با شناور گشت دولتی قزاقستان در تداخل با این امر صورت گرفته است.

جنگ خط لوله (نفت و گاز) که مدتی است میان جمهوری های نو بنیاد به صورت سرد در گرفته از یک سو، و جنگ خاویار که پیشتر آغاز شده بود از سوی دیگر، و مزید بر آن ها آلودگی زیست محیطی ناشی از استفاده حریصانه از منابع نفت و گاز، منطقه را بشدت آستان حوادث تلخ و ناگواری کرده است که ممکن است کشورهای ساحلی را به گشودن آتش به روی هم و نهایتاً جنگ گرم درگیر کند.

نظامی شدن آبهای بزرگترین دریاچه جهان تنها نزدیک به سه قرن سابقه دارد. در نیمه اول قرن هجدهم (حدود سالهای ۴۰ - ۱۷۳۰) پتر تزار روس معروف به کبیر نخستین نیروی دریایی روس را در بندر آستاراخان فعلی ایجاد کرد. نادر شاه افشار نیز که سودای فتوحات بسیار در سرداشت جهت مقابله به مثل نخستین تمهیدات برای ایجاد پایگاه دریایی ایران در دریای خزر را (در لنگرود) بجا آورد اما هرگز موفق به انجام آن نشد. ناوگان جنگی روس در دو جنگ با ایران که در آغاز قرن نوزدهم در گرفت (۱۸۱۳ گلستان و ۱۸۲۸ ترکمان چای) و منجر به شکست ایران شد شرکت داشت. طبق پیمان ترک جنگ دولت ایران از داشتن قوه قهریه در دریای خزر محروم شد. در سال ۱۹۲۱ با سقوط حکومت تزارها و روی کار آمدن دولت بلشویک شوروی این معاهده از اعتبار افتاد و دولت ایران موفق شد یک ناوگان کوچک گشت ساحلی در بندر انزلی تاسیس نماید. لازم به یاد آوری است که دریای خزر بخاطر شرایط خاص خود یعنی محصور بودن میان خشکی در اصل چون دریاچه است، تابع حقوق دریاهانیست و از این رو شامل مناطق دریایی مجزانیست. موازینی را که کشورهای ذینفع در این بزرگترین دریاچه عالم یعنی ایران و اتحاد جماهیر شوروی، سابق بر این ملزم به رعایت آن بودند بعد از فروپاشی جماهیر شوروی در هم

ریخت. اینک بجای دو کشور ساحلی قدیمی و رعایت موازین حقوقی تاریخی میان آن دو، سه کشور نو بنیاد ساحلی دیگر نیز بر آن ها افزوده شد. مجموع این کشورها فاقد دریای سرزمینی هستند و بر خلاف کشورهای ساحلی که به اقیانوس ها و دریاهای آزاد راه دارند و کشتیرانی در آن ها تابع نظام آزاد است در کشورهای ساحلی، این نظام بدرستی مشخص نمی باشد.

در ۱۵ آوریل ۱۹۹۲ یک موافقت نامه کلی در مورد تقسیم ناوگان جنگی اتحاد جماهیر شوروی در دریای خزر میان چهار جمهوری ساحلی منعقد شد. سهم آبی و حقوق دریایی هیچ یک از کشورها بدرستی مشخص نشده است اما بنظر می آید بیشترین سهم را دولت فدراتیو روسیه و پس از آن آذربایجان داشته باشد، زیرا بندر تاریخی و معتبر باکو از قبل هم از بنادر مهم نظامی جماهیر شوروی بوده است. سهم قزاقستان در مرحله سوم و ترکمنستان ناچیز است و در آخر قرار دارد.

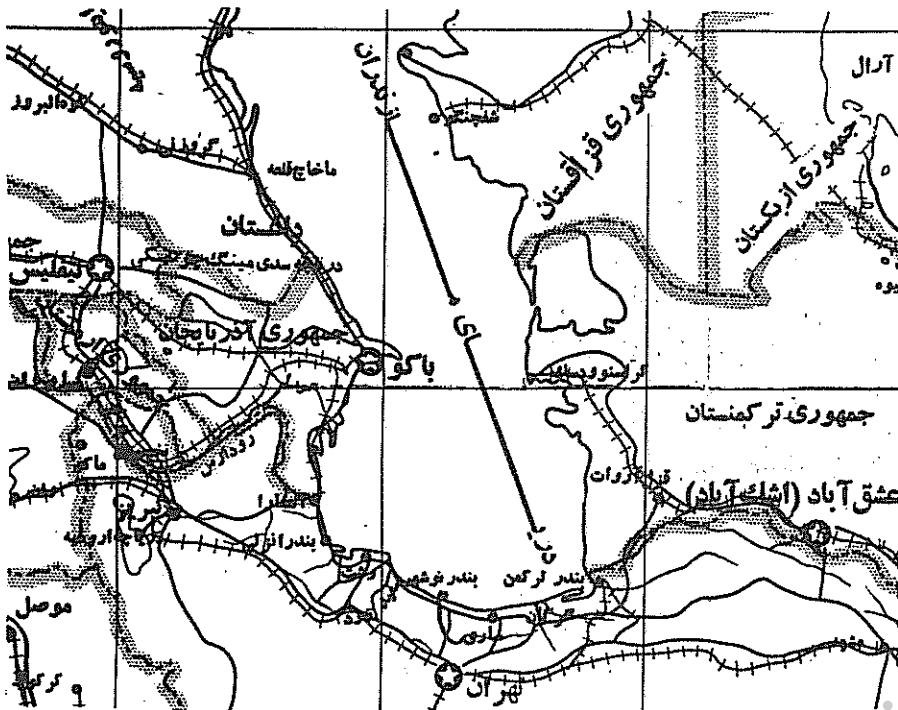
ناوگان جنگی قزاقستان مستقر در پایگاه دریایی شیف چنگو اخیراً کمک های بندری و تسلیحاتی قابل توجهی از آمریکا گرفته است. اما ترکمنستان فاقد تاسیسات بندری مناسب است و از نظر نظامی تنها دارای یک ناوگان کوچک جنگی از نوع ناوگان دریایی ایران می باشد.

گفتنی است که در اجلاس سپتامبر ۱۹۹۵ آلمسانی (بسیاتخت قزاقستان) که سران سه کشور ساحلی شوروی سابق (در غیاب روسیه) سر مسایل نظامی دریای خزر به بحث نافرجام نشستند، ترکمنستان به نفع غیر نظامی کردن دریای خزر رای داده است. نظری که از هر جهت مورد تایید دولت ایران نیز می باشد.

جدا از وضعیت سیاسی و نظامی جمهوری فدراتیو روسیه که هسته مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سابق بوده است و موقعیت آن مشخص می باشد موقعیت سیاسی و نظامی سه جمهوری نو بنیاد همسایه ساحلی دیگر در یک حالت ابهام و عدم توازن قرار دارد.

قزاقستان کشوری است بسیار پهناور با جمعیت اندک دارای ذخایر فراوان نفت و گاز و منابع بی کران طلا، اورانیوم، مس و مواد معدنی دیگر و استعداد کشاورزی فوق العاده زیاد که با فراهم

ماه ژوئیه گذشته خبرگزاری ها خبر دادند که یک قایق ماهی گیری جمهوری آذربایجان یک شناور گشت دریایی قزاقستان را که مامور جلوگیری از صید غیر مجاز ماهی در دریای خزر بود با آر. پی. جی مورد حمله قرار داده است. این حمله و تیر اندازی در نوع خود نخستین حادثه منجر به درگیری مستقیم بین دو کشور ساحلی دریای خزر است که تا کنون گزارش شده است. چند روز پیش از این حادثه رئیس کمیته دولتی گمرک قزاقستان اظهار داشته بود که روزانه ۵۰۰ قایق روسی و آذربایجانی به غارت دریایی های قزاقستان در دریای خزر مشغولند. گفتنی است که بر سر صید ماهیان خاویاری علاوه بر قزاقستان و آذربایجان، جمهوری ترکمنستان نیز مدعی بهره برداری است و این در حالی است که تنها کشورهای تولید کننده بچه ماهیان خاویاری برای رها سازی در دریای خزر دو دولت جمهوری اسلامی ایران و جمهوری فدراتیو روسیه می باشند. طبق مفاد کنوانسیون ۱۹۸۲ سازمان ملل متحد مسئولیت اصلی حفظ ذخایر ماهیان استورژن (خاویاری) در دریای خزر به کشورهای محلی اختصاص دارد که مصب رودخانه های شان محل تکثیر این ماهیان است بنابراین صید از ذخایر ماهیان استورژن تنها بایستی در مرداب ها و جریانهای آبی تابع کشورهای مبدأ این ماهیان باشد



خزر، آبستن اتفاقات ناگوار زیست محیطی

در کانالهای تلویزیونی جهان بنمایش در خواهد آمد.

این گروه محقق و تصویر بردار پس از تصویر برداری از چهار کشور ساحلی خزر، روسیه، آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان، در تاریخ ۷۷/۵/۱۳ وارد بندر زیبای انزلی گردیدند.

دریای خزر هم اکنون با مشکلات عظیم زیست محیطی مواجه است، برای نجات این نگین آسیا جنوب غربی نیاز به یک همکاری، حمایت منطقه‌ای و جهانی لازم است. در این راستا به تنهایی حمل فرآورده‌های گاز و نفت در دریای خزر سبب تردد هزاران کشتی در دریای خزر گشته و صید ماهیان خاویاری خزر نسبت به گذشته بسیار تقلیل یافته است. آینده خزر آبستن اتفاقات ناگوار زیست محیطی است که نتیجتاً منجر به حذف بسیاری از گونه‌های جانوری و گیاهی خواهد شد.

گروه تحقیقاتی کوستو ۳ الی ۴ روز در سواحل جنوبی دریای خزر به مطالعه و همکاری علمی، تحقیقاتی، تصویر برداری و بازدیدهای تعیین شده پرداختند که نتیجه تحقیقات خود را به سازمان یونسکو گزارش خواهند داد.

جای امیدواری است این عملیات تحقیقاتی بتواند دست آوردهای ویژه‌ای جهت حفاظت از دریای خزر برای گیلان، ایران و کشورهای دیگر حاشیه نشین خزر و جهانیان داشته باشد.

با همکاری روابط عمومی اداره کل حفاظت محیط زیست گیلان

دریای خزر با بیش از ۴۰۰ نوع آبی بومی به خصوص ماهیان خاویاری، کانون قابل توجه‌ای برای محافل علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دنیا قرار گرفته است. سازمان یونسکو با هماهنگی سازمان‌های داخلی و خارجی علی‌الخصوص سازمان حفاظت محیط زیست ایران و اداره کل حفاظت محیط زیست گیلان در راستای سال جهانی اقیانوسها (۱۹۹۸)، سالی که در آن هستیم یک کشتی تحقیقاتی تصویر بردار بنام الکیون وابسته به شرکت تحقیقاتی فرانسوی کوستو جهت یک سفر اکتشافی به دریای خزر اعزام داشته است.

هدف از طرح، بازدید و تصویر برداری از سواحل دریای خزر و تهیه واقعیت‌های تصویری بین المللی برای ارائه به جهانیان است تا غنای طبیعی این بزرگترین دریاچه عالم، تنوع فرهنگی و زیست محیطی آن را هر چه بیشتر بنمایاند و توجه جهانیان را برای محافظت از این گنجینه طبیعی و ذخیره گاه خاویار جهان " مروارید سیاه" بیش از پیش ترغیب نموده آن را بعنوان کانون تلاقی فرهنگهای شرق و غرب بشناساند و اذهان محافل علمی و سیاسی را نسبت به صیانت از این جواهر آسیای جنوب شرقی معطوف دارد.

تصویر برداری و تهیه واقعیت‌های تصویری از فضای زیست محیطی، دریا و زیر دریا، ساحل، شهرها، روستاها و مناطقی خواهد بود که کشورهای حاشیه خزر تعیین نموده‌اند تا در واقع رابطه نوع محیط زیست انسانی و الگوی فرهنگی، اجتماعی، حاکم بر جوامع حاشیه خزر را بازگو نمایند. حاصل کار اسناد تصویری خواهد بود که

آمدن شرایط مطلوب می‌تواند در مسیر توسعه سریعاً گام بردارد.

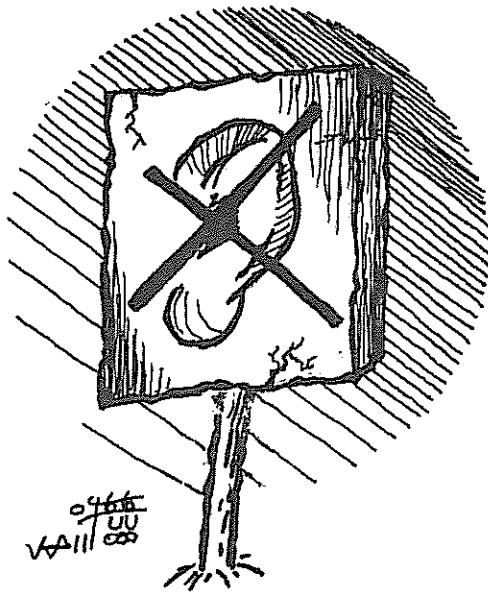
نور سلطان نظر بایف رئیس جمهور قزاقستان که اخیراً کتابی درباره چشم انداز آینده کشور بنام قزاقستان ۲۰۳۰ نوشته‌است به اقتصاد بازار آزاد نظر دارد، در عین حال که می‌کوشد خود را در میان رهبران دیگر کشورهای آسیای میانه (قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان) برترین جلوه دهد و کشورش را به بزرگترین قدرت آسیای میانه تبدیل کند.

ترکمنستان با وسعتی کمتر و جمعیتی بهمان نسبت اندک دارای ذخایر نفت و گاز قابل توجه است. صفر مراد نیازف رئیس جمهور و نخست وزیر ترکمنستان همچون همتایان قزاق و آذری خود مدعی حداکثر بهره مندی از منابع نفت و گاز در دریای خزر است. او نیز سودای رهبری در آسیای میانه را در سر دارد. وی خود را ترکمن باشی یعنی رهبر ترکمن‌ها لقب داده‌است. دیوارهای عشق آباد هم اکنون پوشیده از پوسته‌های بسیار بزرگ تبلیغاتی اوست. با این همه بخاطر برخی ملاحظات سیاست وی در منطقه به "بی طرفی مثبت" بیشتر تمایل نشان می‌دهد.

آذربایجان با مساحتی بمراتب کمتر از دو جمهوری یاد شده ولی با جمعیتی بیشتر نسبت به خاک خود دارای منابع عظیم نفت و گاز است. حیدر علی اف رئیس جمهور آذربایجان که اینک ۷۴ سال دارد از سیاستمداران با سابقه شوروی سابق بوده که روزگاری ریاست کا. گ. ب. آذربایجان را بر عهده داشت و اینک با شرکت دادن نزدیک‌ترین کسانش بر مصدر امور دولتی با قدرت بر آذربایجان حکومت می‌کند. (پسر علی اف در رأس شرکت نفت دولتی آذربایجان قرار دارد و دامادش معاون وزیر امور خارجه آذربایجان و سفیر کبیر آن کشور در انگلستان است) (در قزاقستان نیز وضعیت مشابهی از سلطه خانواده رئیس جمهوری بر کشور وجود دارد. دختر نظر بایف مدیر شرکت تلویزیون سراسری قزاقستان است و دامادش رئیس پلیس و مامور عوارض و مالیات کشوری باشد)

رهبران این کشورها که روزگاری از کمونیست‌های دو آتشه و رفقای مرام انترناسیونالیستی در جهان بوده‌اند اکنون هر یک از آنها ناسیونالیست‌های بنام و ظاهراً منجی کشور خود می‌باشند که بعید نیست برای مطامع شخصی و ملی خود رودر روی هم بایستند و به روی هم آتش بگشایند. آتشی که دود غلیظی در خزر بلند کند.





یک بام و دو هوا

قضیه اندر تعارضی رادیو گیلان و ماهنامه گیله وا

نقد و بررسی برنامه رادیویی "بامطبوعات گیلان"

ظرایف، به کمال نزدیک می شود. همان بام، اما هوای دیگر در تعداد عناوین نشریات که در برنامه با مطبوعات گیلان یاد می شود یک نقص عمده وجود دارد و برنامه معرف جامع همه نشریات استان نیست. بیان نقص و قصد رفع آن بخاطر حسن نیت و احساس مسئولیت به برنامه است اما ممکن است خلاف آن یعنی ذینفع بودن گیله وا را نیز تداعی کند این دیگر بسته به دیدگاه آدمی است که تا چه حد برای شنیدن حرف درست آمادگی داشته باشد و از منطق بهره برده و کج خیال نباشد.

در حال حاضر از میان مطبوعات استان می توان از روزنامه های نسیم و خزر و هفته نامه های نقش قلم، گام، هاتف، آوای شمال، خبر و نظر، پگاه و ماهنامه گیله وا و از دو نشریه نیمه فعال شریف و گلپانگ گیلان نام برد. اما آن چه در این یکسال و اندی ملاحظه شد این که گیله وا در این برنامه رادیویی حضور ندارد.

این قضیه را از دو جنبه می توان پیگیر شد: از جهت شخصی، از جهت عمومی. آن چه در نقد و بررسی مهم است جنبه عمومی و اجتماعی قضیه است و نه شخصی و انفرادی. دخل هر امر شخصی

تسلط دارد و خوش صدا است. مجموع این عوامل یعنی جذابیت موضوع، اهمیت طرح آن در قالب یک برنامه رادیویی، موسیقی متن و اجرای خوب و عوامل ریز دیگر، برنامه را برای طیف خاصی از شنوندگان بخصوص علاقمندان به مطالعه و دوستداران مطبوعات که به هر دلیل نتوانسته اند نشریات استان را ورق بزنند جذاب می کند و خلاصه مسندرجات و مطالب نشریات استان را فهرست وار به شنونده منتقل می کند. اما انتخاب آنچه گفته و خوانده می شود گاهی (بیشتر اوقات) روال درستی ندارد. نویسنده یا تهیه کننده برنامه که مشخص نیست کیست باید دقت بیشتری داشته باشد تا گزینش تیتراها و نقل خیرها تکراری نباشد. چون منبع خیرها یکی و از خبرگزاری جمهوری اسلامی است به کرات پیش آمده عنوان یک خبر در چند هفته نامه با یکی دو تغییر کوچک تکرار شده است. خواندن برخی تیتراها که ادبی، فانتزی و تمثیلی است به تنهایی چیزی را باز نمی تابد مگر اینکه مفاد آن توسط مجری و گوینده بیان شود. این اشکالات تا چندی پیش کاملاً مشهود بود، خوشبختانه این اواخر کم و کمتر شده است. برنامه صبح روز جمعه ۷۷/۵/۲۹ تقریباً پیراسته تر بود پیدا است که برنامه در

دو سالی است که شبکه استانی صدای مرکز گیلان برنامه ای تحت عنوان "با مطبوعات گیلان" هر صبح جمعه ساعت ۸:۳۰ تا ۹ پخش می کند و در آن به بررسی مطبوعات گیلان در هفته ای که گذشت می نشیند. بیشتر به خواندن تیتراهای صفحه اول و عناوین خبرها و گاهی نیز به روخوانی چند سطر از سرمقاله ها و یادداشت ها می پردازد. قرائت یکی دو شعر که از صفحات فرهنگی ادبی نشریات استان انتخاب شده نیز پای ثابت این برنامه است. یک نظر خواهی و گاه گفتگو وسط برنامه هم دارد و هر بار با یک شهروند گیلانی و انتظاری که از مطبوعات دارد و یا مسئولی ذریبط در امور مطبوعات به گفتگو می نشیند و نهایتاً برنامه با خواندن تیتراهای ورزشی به پایان می رسد. این کل برنامه "بامطبوعات گیلان" است. موضوع برنامه جالب است و اهمیت طرح آن التزام دارد و بر روی هم برنامه ای است که باید تداوم داشته باشد و جای امیدواری است با اصلاحاتی که بر آن می شود به نقد و تحلیل مطبوعات نیز پرداخت شود و نصف ساعت به یک ساعت کش آید.

از نظر فنی و اجراء، موسیقی آرم و متن برنامه گوشنواز و دلپذیر است. مجری و گوینده برکارش

و نشت آن‌ها در هم باعث نقص کار و حرکت می‌شود. بخصوص که رادیو و نشریه هر دو رسانه گروهی هستند و به گروه‌های اجتماعی تعلق دارند نه فرد یا افراد بخصوص.

رادیو گیلان هر قدر با گیله و او در تضاد باشد ربطی به محتوی برنامه‌ای که برای عموم مردم پخش می‌کند ندارد. اما عملاً می‌بینیم رادیو گیلان تضاد درونی خود را به بیرون نشت داده و نتیجتاً آن را از قواره یک برنامه مستند و عمومی خارج کرده است.

ظاهراً نویسنده یا محقق برنامه از وجود مجله‌ای بنام گیله و او در بازار مطبوعات گیلان بی اطلاع است اما این چگونگی نویسنده و محقق است که از وجود تنها مجله استان خود غافل است و ۴۸ شماره آنرا تا کنون ندیده است!

آیا در تعریف مطبوعات سر در گم است و تنها روزنامه و هفته نامه را جزو مطبوعات می‌دانند و مجله را جدا از مطبوعات در نظر دارند؟ در اینصورت نویسنده و محقق که درباره مطبوعات برنامه می‌نویسد باید خود مبانی مطبوعات را بشناسد فراموش نشود که نام برنامه "با مطبوعات گیلان" است نه "با هفته نامه‌های گیلان"!

شاید ماهنامه را به خاطر ماهانه بودن و گاهی دو ماهه بودن غیر فعال می‌داند در حالی که گیله و شماره پیاپی دارد و با یکی دو هفته تاخیر همیشه منتشر شده است. از طرفی این عارضه مبتلا به تمام نشریات کشور حتی تهران است.

به نظر می‌آید نویسنده از نقص کار خود مطلع است ولی بدلیلی چه خود خواسته چه رادیو خواسته از حضور گیله و او در برنامه پرهیز می‌کند یا مجبور به پرهیز است.

در هر حال نویسنده باید بداند برنامه او ناقص است و مستند نیست. اگر او متوجه نباشد و شنوندگان رادیو نیز براین امر دقیق نباشند، خواص و اهل آگاهی این امر را بخوبی درک می‌کنند و با گیله و او همدردی می‌نمایند و به حال

نویسنده برنامه رادیویی استان خود تاسف می‌خورند. مضافاً به این که بسیاری از شنوندگان گیلانی و غیر گیلانی مطبوعات گیلان را مختموم به این چند هفته نامه خواهند دانست در حالی که مسئولین ارشاد در همین برنامه تعداد آن‌ها را خیلی بیشتر از این رقم اعلام داشته و از وجود ماهنامه تلویحا نام برده‌اند.

این اطلاع نادرست حتی در ادارات و موسسات دولتی استان هم الفای نقص می‌کند تا جایی که حتی مرجعی مثل استانداری نیز در جلسات مطبوعاتی خود گیله و او را نمی‌بیند و گیله و او به استثناء یکی دو مورد، در لیست مطبوعاتی روابط عمومی هیچ یک از ادارات و نهادهای دولتی نیست.

باید گفت از گیله و او تا سال گذشته در همین برنامه "با مطبوعات گیلان" ذکر نام می‌شد و در اولین جمعه بعد از انتشار شتابزده فهرست مندرجات آن خوانده می‌شد (البته ما با خوش بینی آن را به حساب وقت کم برنامه گذاشتیم و خدای نا کرده با اغراض شخصی خلط نکردیم اگر چه یک تهیه کننده خوب و نویسنده منصف می‌بایست مطالب متنوع فرهنگی و هنری و پژوهشی ماهنامه را که اتفاقاً تنها مجله استان هم هست در طول چهار هفته پخش می‌کرد)

پس نویسنده برنامه آن روز (که شاید نویسنده برنامه امروز هم باشد) و اصولاً رادیو، خوب میدانست و می‌داند که در این استان مجله‌ای هم چاپ می‌شود بنام گیله و او که نه فقط در گیلان بلکه اقصی نقاط ایران و جهان هم منتشر می‌گردد و علاقمندان بسیار دارد.

در آن روز رادیو گیلان کار را - ولو مجمل و نا برابر - درست انجام می‌داد نه از این که از گیله و او نام می‌برد بلکه از این نظر که از تمامی مطبوعات استان یاد می‌کرد اما بعد از گذشت یکسال و اندی از آن تاریخ بجای ارتقای کیفی برنامه، به اطلاعات ناقص تن داده است.

بایکوت گیله و او از سوی رادیوی استانی ظاهراً از زمانی شروع شد که گیله و او مقاله‌ای تحت عنوان "افراط و تفریط مزمن در صدا و سیما مرکز گیلان" از نویسنده‌ای با نام حقیقی بعنوان یک رای و نظر آزاد چاپ کرد. کاری که در هر نشریه مجاز است اما از آن جایی که روحیه نقد پذیری و تحمل هم در وجود بیشتر ما نیست بجای پاسخ و رد ادعا رنگ خصوصیت گرفت و حقایق فدای سلاقی شد و رادیو گیلان بجای پاسخ به آن نقد، نام گیله و او را از برنامه خود حذف کرد!

این عمل نه فقط از نظر عرف کار و عیار تحقیق سخت اشکال دارد بلکه از نظر اخلاقی نیز درست نیست و ضد ارزش است بویژه وقتی که از همین نشریه فرهنگی هنری پژوهشی استان که ظاهراً وجود آن در لیست مطبوعات موجود در آرشیو صدای گیلان غایب است و از ذکر نامش در برنامه مضایقه می‌شود نهایت استفاده و برداشت در برنامه‌های دیگر رادیو می‌شود بی آنکه نامی از آن برده شود.

ما نمی‌خواهیم برای این کار رادیو و همکاران نویسنده آن از واژه‌های نا معقول و سخیف استفاده کنیم ولی همینقدر بگوئیم که این کار خلاف قاعده و از اخلاق به دور است. ضایع کردن حق نشریه‌ای که جزو مطبوعات همین استان است و به اندازه هر هفته نامه دیگری حق دارد در این برنامه حضور داشته باشد جز زیر سؤال بردن خود رادیو به دست خود نیست. بر نویسنده و تهیه کننده و اصولاً صدای مرکز گیلان است که برنامه‌های خود را بهتر و مستندتر عرضه کنند و با مردم برخورد صادقانه داشته باشند.

ذکر نام گیله و او در برنامه "با مطبوعات گیلان" ابتدا گیله و او را بزرگ نمی‌کند همچنان که عدم ذکر نام آن نیز آن را گننام نگاه نمی‌دارد، اما برنامه یاد شده را کامل و مستند عرضه کرده و رادیو را بی غرض نشان خواهد داد. در خانه اگر کس هست یک حرف بس است.

پوزش و تصحیح

باپوزش از خوانندگان و آقای جعفر خمایی زاده در مصاحبه شماره قبل که با ایشان صورت گرفت، متأسفانه اشتباهات متعدد چاپی و غیر چاپی رخ داده است که بدین وسیله تصحیح می‌شود:

صفحه	ستون	سطر	نادرست	درست
۱۱	۳	۴	آبی	آزمایشی
۱۱	۳	۴۰	۱۴۰۰	۴۰۰
۱۲	۱	۳۸	اسدی	اسدی سمیع
۱۳	۱	۸	اداره مدارس	اداره معارف

۱۳	۳	۹	گیوصوفی	جهانگیر صوفی
۱۴	۱	۷	فرهنگ کاربردی	فیزیک کاربردی
۱۴	۲	۳	۶	۶۰
۱۴	۳	آخرین سطر	کواریلی	کواری
۱۶	۱	۱۱-۱۲	برزمانش	بزرگانش

ضمناً در صفحه ۱۳، ستون سوم، سطر ۱۵ بعد از فعل "پیش نهاد" یک سطر جا افتاده است به شرح زیر: آقای دکتر سپاسگزاریان که از طرف وزارت علوم به ریاست دانشگاه گیلان منصوب شده بود به رشت آمد.

بااعتذار مجدد از استاد و خوانندگان

روز شادی روز غم

به مناسبت برگزاری آیین باستانی علم واجینی در بقعه شاه شهیدان

محسن نظری خاکشور

و تلاطم انبوه انسانهاست .
بانگ به بانگ فریاد فروشندگان در زیر
چادرهای یک روزه پر متاع.
جای تا جای تپه‌ها و سایه در ختان، آتش و دود
و کباب.

رنگ در رنگ کودکان شاد و خندان در

کوچه‌های یک روزه بازار با
دستهای پر و انبوه زنان و مردان
یک سال زراعت و دل زمین کاویدن
و بدر پاشیدن و خرمن کوفتن،
اکنون سپاس گویان خود را به رنگ
و لبخند زینت داده تا زینت لبخند و
رنگ زمین را سپاس گویند.
و آن انبوه دست بر سر و سینه زنان و
رزمجویی لباس رزم بر تن و کلاهخود
به سر (علم) که گویی تنهای تنه‌است و
هرازگاهی یورشی بر خصم و گاهی
دستی برای نیایش می‌فشانند و گاه زخمی
از تیر و شمشیر کین تن و جامه‌اش خونین
می‌سازد، اشک می‌ریزند.
علم بر خاک می‌افتد (سردار) و همان انبوه
گریان، مردمان جامه خونین آن "شاه شهیدان"
می‌کشایند به تبرک و بازار. و آسمان
غمناک حریر مه بر سر روی دشت می‌کشاند .
فردا روز "علم واجینی" است .

آسیاب از روستاهای تابع دیلمان



بار دیگر روستا با هیاهوی دیرین،
کودکان شادمان و شادی‌های کودکانه و
دیگر بار رنگ و لباسهای رنگین و
آسمان نیلین و بیدهای لرزان و...
اینجا "آسیاب" است و امروز
آخرین روز از سال دیلمی، امروز نیمه
مرداد است و فردا آغاز سال نو.
سالی پر از آرزو و امید. امید بارش
و آفتاب و محصول، امید برکت
آسمان و آفتاب و رحمت
خداوندشان. چون امسال، چون
هر سال.

فردا جمعه است. فردا روز
شکرگزاری است. فردا روز
هدیه و قربانی، روز بازار
و دید و بازدید، روز دیدار
است. فردا روز آتش است
و روز شکر نعمت آفتاب و
باران و روز آسایش و
گشودن بند. فردا روز نمود
شادی و غم در یک آمیختگی دیرینه در خروش

در همایش ویژه عصر روز پنجشنبه ۷۷/۶/۲۶ مصادف با هفتمین شب از برگزاری دومین نمایشگاه بزرگ کتاب استان گیلان که به ابتکار ستاد برگزاری نمایشگاه به استان شناسی اختصاص داشت و با حضور جمعی از علاقمندان، فرهنگ دوستان، محققان و مسئولان اجرایی استان تشکیل یافته بود، چند سخنرانی به انگیزه مسایل گیلان شناسی ایراد شد. یکی از سخنرانان دکتر محمد کاظم یوسف پور رییس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان بود که حسب ضوابط داخلی، سرپرست پژوهشکده گیلان شناسی دانشگاه گیلان نیز می باشد.

ایشان ضمن ایراد سخنرانی به تاریخچه تشکیل پژوهشکده گیلان شناسی اشاره ای داشتند که البته برای اغلب محققان حاضر در جلسه موضوعی سخت تکراری و دل آزار بوده است و نخست با بی تفاوتی عمومی مواجه شد. اما در سخنان آن شب دکتر دو نکته نو و تازه و در نتیجه امید بخش وجود داشت که موجب شد نظرات محققان و حاضران آگاه در جلسه را بخود معطوف دارد.

اول اینکه موضوع مربوط به تأسیس پژوهشکده گیلان شناسی که تا کنون به صورت موافقت اصولی از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی عنوان شده بود بنا به اظهار ایشان، در تاریخ دوم شهریور ۷۷ رسماً به موافقت قطعی تبدیل شد. یعنی چیزی که در قوه بود و هر آن بیم آن می رفت به هر دلیل منتفی اعلام شود اینک به فعل در آمد و رسماً به عنوان نهادی داخل دانشگاه گیلان موجودیت یافت. براساس موازین اعلام شده، از این پس پژوهشکده می تواند با جذب ۹ نفر عضو هیات علمی و پژوهشی در سه گرایش مردم شناسی گیلان، فرهنگ و ادب گیلکی و تاریخ و تمدن اسلامی شروع به کار کند.

دوم اینکه پژوهشکده گیلان شناسی که در حال حاضر دارای یک ساختمان بسیار کوچک در محوطه دانشکده ادبیات و علوم انسانی است و به هیچ وجه مناسب و در شأن وجودی چنین مؤسسه ای نیست اساساً دارای ساختمانی دو طبقه با ۱۴۰۰ متر مربع زیر بنا است که در جوار بقعه سلیمان داراب و آرامگاه میرزا کوچک خان جنگلی قرار دارد.

بیان این دو خبر آن هم از زبان یک مقام مسئول دانشگاهی فوق العاده امید بخش بود اما دکتر یوسف پور همراه این امید بخشی، نغمه های سوزناکی هم ساز کرد که بار دیگر در دل بوم شناسان دردمند گیلان آتش انداخت؛ او گفت ولی واگذاری این ساختمان دو طبقه با زیر بنای مناسب که در ماه های پایانی تصدی مهندس طاهایی

پژوهشکده گیلان شناسی در محاق اعتبار

(استاندار سابق) به دانشگاه گیلان صورت گرفت تا تمام است و تا پایان کار بیش از ۸۰ میلیون تومان اعتبار لازم است که دانشگاه گیلان فاقد چنین اعتباری است!

موضوع جلسه دوباره به سر جای اول خود برگشت. بنای فعلی پژوهشکده بزرگت می تواند چهار نفر محقق را پشت یک میز کوچک جای دهد چه رسد به اینکه ۹ نفر هیات علمی داشته باشد و به موازات آن تشکیلات اداری، خدمات فنی، کتابخانه و مرکز اسناد و مدارک وامثال آن تدارک ببیند! ساختمان گل و گشادی هم که حاتم بخشی شد فقط تیر آهنش عمود شده است، ماهها وقت لازم است تا شکل ساختمان بگیرد. میلیونها تومان خرج برمی دارد که اعتبارش هم نیست. پس چه باید کرد؟

اما آیا واقعا ۸۰ میلیون تومان اعتبار برای این کار خیر فرهنگی یعنی تأسیس پژوهشکده گیلان شناسی که زمینه ساز توسعه منطقه و تمامی کارهای زیر بنایی امروز و فردای گیلان است رقم زیادی است؟ وقتی برای جزئی ترین کارهای نمایشی، بی پایه ترین سمینارها و غیر موجه ترین برنامه های تبلیغاتی دهها و گاه صدها میلیون تومان هزینه می شود برای یک چنین کار اصولی و اساسی و دانشگاهی در گیلان این مبلغ زیاد است؟ هر چند سخنران خود به این مبلغ به عنوان رقمی ناچیز نسبت به اعتباراتی که برای دیگر دانشگاههای کشور حواله می شود اشاره کرد اما حقیقت این است که این رقمهای میلیونی که در ذهن برخی از مردم فقر زده گیلان نجومی به نظر می آید در استانهای دیگر که در مسیر توسعه گام برداشته اند رقم بسیار ناچیزی است.

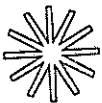
باری اگر چه سخنران بعدی آقای مهندس معین، معاون سیاسی و امنیتی استانداری گیلان به عنوان یک مقام مسئول در این امر فرهنگی مبلغ فوق را به طور دو پهلو هم ناچیز، هم قابل توجه اعلام داشت اما قول ایشان در به پایان بردن بخشی از پروژه تا تاریخ ۱۱ آذرماه یعنی سالگرد زعیم جنگل، زنگار آن یأس نشسته بر دل حاضران را

زدود هر چند آنها که تجارب بیشتری از این نوع قول و قرارها دارند کمتر قانع شدند اما عده بیشتری امید دارند تعهدات اعلام شده دولتمردان جدید مثل تعهدات مسئولان قبلی نباشد.

حال سؤال اینجاست پژوهشکده گیلان شناسی که اکنون از نظر اداری رسمیت یافته باید دست روی دست بگذارد و خود را معطل جا و اعتبار مالی کند؟

پیدا است پژوهشکده نمی تواند فقط با یک تن یعنی (طی ضوابط) سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی ادامه کار دهد پس هر چه زودتر باید با جذب ۹ تن عضو هیات علمی، نسبت به راه اندازی تشکیلات اداری خود همت کند. در این راه هیچ کاری بهتر از نزدیک شدن مسئولان آن به گروه محققان آزاد و گیلان شناس و استفاده از تجارب آنان و رای زنی با آنان نیست. کاری که نباید حتی یک لحظه از آن کوتاهی کرد.

در مورد جا هم ساده ترین و عاقلانه ترین راه این است که در صورت عدم وجود ساختمان خوب و مناسبی در محل دانشگاه، موقتاً می توان ساختمان مناسبی را در سطح شهر اجاره کرد و چه بسا که اصلاً در این میان فردی متمکن فرهنگ دوست و خیری پیدا شود که تا زمان آماده سازی ساختمان نیمه تمام پژوهشکده، مکان مناسبی را در اختیار پژوهشکده قرار دهد. مطمئناً پژوهشکده در این راه تنها نخواهد بود کافی است که چشمه ای نشان مردم داده شود.



یاوران گیله وا:

در فاصله انتشار شماره ۴۸ تا شماره حاضر این عزیزان به یآوری گیله وا شفافته اند و بخشی از هزینه های صحافی آن را تأمین کرده اند. دستشان درد نکند که هرچه از دوست می رسد نیکوست. باتشکر از عزیزان:

دکتر محمد وفایی (رشت) ۵۰۰۰ تومان

خانم تلما حسین پور (رشت) ۱۰۰۰ تومان

سه برادر و خواهر دانش آموز از تهران به نامه های مهرداد،

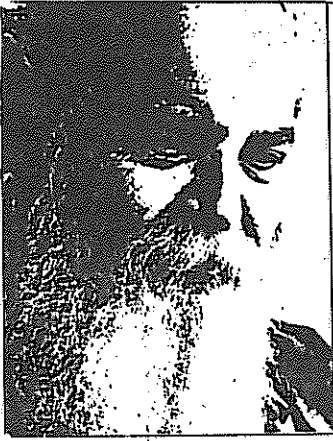
مهناز و مهران حسنی ۶۰۰ تومان تبریر

و سه تن عزیز دیگر که خواستند نامشان ذکر نشود

جمعا ۶۰۰۰ تومان

کمک به گیله وا، کمک به فرهنگ بومی گیلان است و مطمئناً تمام آن صرف هزینه انتشار گیله وا می شود.

تاسیانی



هوشنگ ابتهاج

تاسیانی

"تاسیانی" در لغت گیلکی مفهومی معادل داغ غربت و احساس خلاء از دست دادن عزیز یا عزیزان را می‌رساند. زبان حال کسانی است که به هر دلیل موجود به حکم اجبار برای اید یا مدتی طولانی از خانه و شهر و دیار و وطن خود کنده شدند. "تاسیانی" هنا برشی از گزیده نامه‌های کسانی است که از غربت اروپا و آمریکا و سرزمین‌های دور و نزدیک دیگر برای گیله‌ها می‌نویسند.

در واقع "تاسیانی" صفت‌های است که برای گیلانیان مقیم خارج از کشور گشوده‌ایم. با ارسال "دلتنگی" های خود آن را همیشه گشوده نگهدارند.



روزگاری تایمز هم، مثل زرجوب بود!

... از جیتی که به مسأله محیط زیست فوق العاده حساس و دور از زادگاه به ویژه نسبت به محیط زیست سرزمین گیلان بسیار نگرانم به کوچکترین خبر و نظری که به مسائل زیست محیطی گیلان و دریای خزر اشاره‌ای داشته باشد به دقت باریک می‌شوم. اخبار نگران کننده‌ای که از جراید مختلف کشور به دست می‌رسد به این حساسیت دامن می‌زند. از آنجا که گیله‌ها خیلی مسؤلاته نسبت به بحران زیست محیطی این حوزه عکس العمل نشان داده و با چاپ کامل نامه دکتر مسعود کریم نیاز نظرات پروفیسور دکتر احمد مهرداد این بحث را در نشریه خود گشوده است این سطور را مختصراً می‌نگارم که بدانید نگارنده این نامه و دیگر گیلانیان مقیم اروپا تا چه حد به مسائل و مشکلات گیلان دغدغه خاطر دارند.

موضوع مربوط به فاجعه زیست محیطی در دو رودخانه زرجوب و گوهر رود که در متن سرمقاله شماره ۴۸ گیله‌ها به تفصیل آمده بود اگرچه موجب نگرانی شدید هر گیلانی و اصولاً هر انسان دوستدار طبیعت است اما باز راه چاره دارد و نباید کار را تمام شده تلقی کرد و قطع امید نمود بلکه هر لحظه باید امید آن داشت که هر جریانی به روال طبیعی خود برگردد همین طور طبیعت زیبای این دو رودخانه شهر ما. اما چطور؟ بایستی تفاوتی؟ یا با تلاش و همت دسته جمعی مردم یک شهر و جامعه؟

"رنه دویو" در کتاب "برگشت پذیری اکوسیستم" در شرح توانایی اعجاب آور زمین سخن دلگرم کننده‌ای می‌گوید: "بسیاری بر این تصورند که خیلی دیر به اوضاع وحیم اکوسیستم پی برده‌ایم چرا که اغلب خسارت وارده بر آن دیگر غیر قابل جبران می‌باشند. به نظر من این بدبینی بی اساس است زیرا اکوسیستم قدرت اعجاب آوری در ترمیم آزمایشات مخرب دارد.

کتاب دگرگونی رودخانه تایمز نوشته جفری هریسون و پیترو گرانگت گزارشی از این موفقیت فوق العاده است و نشان می‌دهد که هرگاه انسانها متفکراً کمربند انجام

کاری خیر بسته‌اند خیلی کارها شدنی است. آنان می‌نویسند برای اولین بار در جهان رودخانه‌ای بسیار آلوده و صنعتی چنان احیا شد که اکنون تعداد زیادی پرندگان آبی و ماهی‌ها به آن بازگشته‌اند این دگرگونی در اوضاع که در آغاز بسیار مأیوس کننده بود آنچنان به سرعت انجام پذیرفت که حتی باعث دلگرمی بدبین‌ترین طرفداران محیط وحش بود. جنگ جهانی دوم با خراب و نابود کردن سیستم فاضلاب شهر کاتال‌های آن تیر خلاص را به این رودخانه شلیک کرد. طی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ رودخانه تایمز از لحاظ سلامتی در بحرانی‌ترین دوران خود بسر می‌برد حتی می‌توان گفت شباهت زیادی به فاضلاب سرباز داشت رنگ آن به سیاهی می‌زد و در آن اکسیژنی وجود نداشت. در ماه‌های تابستان بوی تعفن آن حتی از فواصل دور به مشام می‌رسید به غیر از تعدادی مار ماهی که به سبب توانایشان در تنفس از سطح آب از این مهلکه جان سالم به در برده بودند. این رودخانه که زمانی مملو از ماهی بود حال از ماهی تهی شده بود.

در بخش مستقیم و پر ساختمان رودخانه یعنی بین مرکز شهر لندن تا منطقه ولیچ شمار پرندگان به تعداد اندکی اردک وحشی و قو تقلیل یافته بود و این‌ها به جای غذای طبیعی زندگی خود را مدیون دانه‌هایی بودند که از گیاهان اطراف رودخانه به آن می‌افتادند. چه کسی باور می‌کرد که چنین پدیده معکوسی رخ دهد در طی ده سال همان بخش خالی از پرندگی رودخانه به پناهگاه انواع پرندگان آبی مبدل شد از جمله ده هزار پرندگی وحشی و دوازده هزار مرغ درازپا. این مثل نشان می‌دهد که نباید محیط را به دلیل سوء مدیریت و طمع و بی‌فکری‌های انسانها محکوم به نابودی دانست آموزشهای صحیح و تلاشی همه جانبه جهت منافع عمومی به ما کمک خواهد کرد تا حتی خسارات سنگینی را که به اکولوژی، محیط زیست و خاک وارد شده است جبران کنیم...

هانوور (آلمان) - ناصر مصلحتی کوچصفهانی

فانه دلتنک غروبی فقه بود
مثل امروز که تنگ است دلم
پدرم گفت چراغ!
و شب از شب پر شد
من به خود کفتم یک روز گذشت
مادرم آه کشید:
زود بر فواید گشت

لبری آهسته به پشتم لغزید
و سپس فواید برد
که گمان داشت که هست این
همه درد
در کمین دل آن کودک فرد؟

آری آن روز چو می‌رفت کسی
داشتم آمدنش را باور
من نمی‌دانستم
معنی هرگز را
تو چرا باز نگشتی دیگر؟

آه‌ای واژه شوم
فونکرده است دلم با تو هنوز
من پس از این همه سال
پشتم دارم در راه
که بیایند عزیزانم، آه!

■ عزیزانی که در صحافی دوره سالانه گیله وا به شماره‌های زیر نیاز دارند می‌توانند در ازای ارسال ۲۰۰ تومان تبر برای هر شماره، شماره‌های مورد نیاز خود را دریافت نمایند.

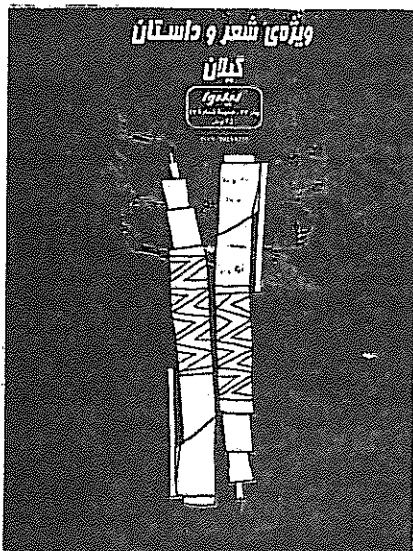
شماره‌های موجود:

سال اول، شماره‌های: ۳ و ۴ - ۵ - ۶ و ۷ - ۱۰ - ۱۱ -
سال دوم، شماره‌های: ۱۳ - ۱۴ - ۱۶ و ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ و ۲۰ -
سال سوم، شماره‌های: ۲۳ و ۲۲ - ۲۴ و ۲۵ - ۲۶ و ۲۹ و ۳۰ -
سال چهارم، شماره‌های: ۳۲ و ۳۳ - ۳۴ و ۳۵ -
سال پنجم، شماره‌های: ۳۷ و ۳۸ - ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ -
سال ششم، شماره: ۴۶
بقیه شماره‌ها موجود نیست.

گیله‌وا

ویژه شعر و داستان گیلان

به کوشش هادی میرزائاد موحد و شادی پیروزی
با همکاری موسی علیجانی



در ۵۲ صفحه، به صورت ضمیمه مستقل شماره ۴۷
حاوی تازه‌ترین آثار شاعران و نویسندگان گیلان
منتشر شد

قابل وصول در ازای ارسال ۲۷۰ تومان تبر

شماره‌های گذشته گیلوا را
از کتابفروشی نصرت بخواهید
رشت - خیابان علم‌الهدی تلفن ۲۵۲۴۸

نعمت الله کاظمی فرامرزی (تهران) - مطلب
شما و دوستان رسید سپاسگذاریم. خیلی دلمان
می‌خواهد از آن‌ها استفاده کنیم حداقل در ویژه
فولکلور. ولی عقل سلیم می‌گوید دست نگهداریم ضرر
بس است. خدا را چه دیدید، شاید باز عشق بر عقل
پیروز شد. فعلا بایگانی آرشیو گیله وا است تا فرصت
مقتضی...

حسین خجسته (چالوس) - نامه مهرآمیزت همراه
هدیه‌ای که پیوست بود رسید. پایدار باشی همیشه.
ر.س. (صد۱)؟ - بسیار مایل بودیم به سوالات شما
پاسخ می‌دادیم. بنظر می‌آید بعضی از آنها حرف دل
شما نیست، حرف کسانی است که به گوش شما
خوانده‌اند اما هرگز نیامده‌اند آنها را با گیله وا مطرح
کنند. ضمناً کسی که انتقاد دارد و انتظار هم که حتماً به
آن پاسخ داده شود باید به نام حقیقی امضا کند نه با نام
مستعار. باری شعر "بی کس و کار" این شماره
تقدیم شما!

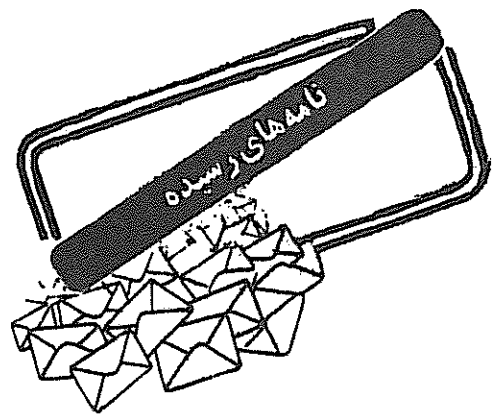
■ کاش گیله وا صفحات بیشتری می‌داشت و
مطالب این دوستان را در آن چاپ می‌کرد: کیوان
کرمان ساروی (ساری) - علی صادقی (قائم شهر)
■ این عزیزان تجارب نخستین خود را به صورت
شعر و مقاله و داستان برای ما فرستاده‌اند: مهدی
پورجبار (شعر درباره حادثه ماسوله) - محمد الهامی
(مقاله درباره مشروطیت) ج.ع. گشت رودخانه (در
مورد افسانه‌های تالشی) رحمت الله شهید شهرستانی
(درباره سنت‌های شایکاری) و... دهها شعر و قصه که
جا دارد فرستادگان آن‌ها هر دم به مطالعات خود
بیافزایند.



چند پیام

■ از نویسندگان مقاله‌ها تقاضا داریم ضمن ارسال
آثار خویش، حتماً مختصری از تخصص، مدرک
تحصیلی، موقعیت شغلی و تألیفات خود ما را باخبر
سازند و در صورت تمایل قطعه عکسی هم از خود
ارسال دارند. آرشیو گیله وا بهترین و مطمئن‌ترین منبع
برای نگهداری این اطلاعات فرهنگی است.

■ علاقه مندانی که مایل به تهیه و خرید کتابهای
نایاب گیل ماز (گیلان و مازندران) هستند می‌توانند
همراه درخواست با ارسال یک پاکت نامه که نشانی
خود را پشت آن نوشته و یک قطعه تبر ۲۰ تومانی به
آن الصاق کرده‌اند، نسبت به موجودی، قیمت، نوع،
تعداد و چگونگی دریافت آنها از طریق خدمات
پستی گیله وا آگاهی حاصل نمایند.



■ از عزیزانی که برای ما کارت تبریک سال نوی
باستانی گیلان (دیلمی) فرستاده‌اند صمیمانه
سپاسگذاریم. همچنین بخاطر محبتی که نسبت به گیله
وا دارند و سال هفتم آن را تبریک گفته‌اند تشکر
می‌نمائیم.

با پوزش از تاخیر در پاسخ عزیزان:
فرزین فخر یاسری (لنگرود) - ادبیات گیلکی از
نویسندگان جوان خود انتظار بیشتری دارد. اگر در
پردازش به قصه‌های فارسی دل می‌سوزاند، در
پرداخت به گیلکی این دلسوزی باید مضاعف باشد.
زبان قصه‌های رسیده خوب است اما بافت آنها بویژه
در پایان هر قصه دارای انسجام نیست. انشاءالله
توصیه‌های دیگر را از نزدیک با شما در میان خواهیم
گذاشت.

نصرالله ناصری جورشری (تهران) - توصیه‌های
جنابعالی بچشم. شعر شما هم که ماشاء الله هزار
ماشاءالله یک صفحه و نیم کاغذ مشقی بود!
خلیل باقرنیا (رشت) - ایضا. اگر بجای یک شعر
بلند بهترین اشعار کوتاه خود را بفرستید شاید ما را در
انتخاب یکی از آن‌ها مفید واقع شود.

پرویز ابراهیمی (لاهیجان) - زندگینامه سراسر
تلاش و مصلحانه مرحوم میرزا ابراهیمی ما را تحت
تأثیر قرار داد. کاش در هر روستای گیلان از این میرزاها
داشتیم. مطلب را می‌توانید برای چاپ به هفته نامه‌ها
بفرستید. گسیله وا علی رغم تمایل از درج آن
معدوراست.

علی بالایی لنگرودی (لنگرود) - عزیز برادر باور
بفرمائید برای ما لنگرود و رودسر، رضوانشهر و پره
سر، رشت و لاهیجان، سیاهکل و لقمجان ندارد. همه
جا یکی یکدانه استان آخرمان گیلان زمین است که از
بیرون سبز و از درون زرداست این آخری و زردی هم
بخاطر همین فکر و خیال است که گاهی وقت‌ها کجکی
به جلدمان می‌رود.

آشپزخانه گیلانی

انار ایج

Anarbilj

به مناسبت آمدن انار ترش به بازار این خوراک معرفی می شود.

مواد لازم برای شش نفر:

گوشت گوساله یا گوسفند	۷۵۰ گرم
مغز گردو	۳۰۰ گرم
سبزی معطر	۵۰۰ گرم
پیاز متوسط	۳ عدد
آرد	۲ قاشق
آب انار	یک لیوان
روغن، نمک، فلفل و ادویه	به مقدار لازم

روش طبخ:

ابتدا گوشت را چرخ و پیاز را رنده می کنیم و با افزودن آرد و مخلوط کردن همه آنها اقدام به تهیه تعداد لازم کوفته می کنیم. سپس مغز گردو را خوب می سائیم و آب انار و دو لیوان آب به آن می افزاییم و می گذاریم تا بجوشد. مغز گردو باید خوب روغن پس دهد. در این فرصت کوفته ها را با روغن سرخ می کنیم، پس از آن سبزی ها را هم خرد کرده و با روغن سرخ می کنیم، کوفته ها و سبزی سرخ شده را در ظرفی که در آن مغز گردو در حال جوشیدن است می ریزیم تا سه ربع به ملامت بجوشد. با افزودن نمک و فلفل و ادویه جات غذا آماده میل کردن است.



نامه های گیلانی

برای دختران و پسران

مفازده ها و شرکت ها

م. پ. جغتایی

قابل وصول در هر نقطه کشور

در ازای ارسال ۷۰ تومان تمبر به نشانی دگیله و ا

آبشار ویسادار

گیلان مشحون از زیبایی های طبیعی و خداداد است. یکی از مناطق بسیار زیبای آن در نقاط کوهستانی جنوب رضوانشهر و پره سر تالش واقع شده است که باز از زیباترین نقطه این کوهستان باید از ییلاق پره سر و آبشار معروف به ویسادار Visadar آن یاد کرد.

بلد راه هر مسافر ویسادار و آبشار آن جاده های است که شهرک پره سر را به روستای کوچک و کم خانوار ویسادار متصل می کند. جاده اغلب خلوت و بدون آمد و شد است. تا محل آبشار باید اول از روستای بزرگ و زیبای صیقل سرا (در تلفظ محلی Sakara sera) و بعد روستای کوچک و جنگلی آبرویار Abuyar گذشت.

از روستای آبرویار رودخانه شرابندی Sarabandi یا شارو Saru راهنمای مسافر است. اگر از کامیونهای بنز شرکت چوکا و جنگل شفارود وانت نسانهایی که عشاير را جابجا می کنند بگذریم، هیچ رهگذری از آنجا عبور نمی کند جز کسی که قصد ویسادار را داشته باشد.

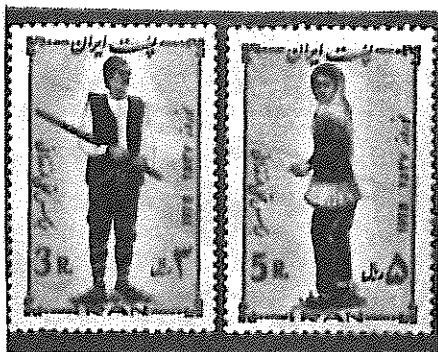
صدای پرندگان خوش آواز جنگل و صدای یک نواخت جریان آب رودخانه تا وقتی که مسافر به ویسادار برسد همچنان با اوست و یک دم او را آرام نمی گذارد.

یک چیز هم در میانه راه به چشم مسافر خوش می نشیند و آن کندوی زنبورداران تالشی است که در کناره جاده گذاشته اند. در ویسادار فقط سه خانوار زندگی می کنند ولی ایام نوروز و تابستانها بخصوص روزهای جمعه و تعطیل، جمعیت آن نسبتا رو به فزونی می گذارد و این تنهایی یک انگیزه است: دیدار از آبشار ویسادار که در دل تخته سنگهای صخره مانند از ارتفاع چهل متری به پائین می ریزد و تمام زمین های اطراف را با صدای ریزش خود به لرزه در می آورد.

این آبشار زیبا و ناشناخته در حصار درختان جنگلی و سر به فلک کشیده اطراف که ترکیبی از درختان راش، افرا، نمدار، ون، مرز و سایر گونه ها بخصوص پوشش گیاهی سرخس جنگلی است دست نخورده و بکر مانده است و از همین رو مامن انواع حیوانات وحشی بویژه خرس می باشد که حتی تابستانها پای کوه دیده می شوند.

جا دارد مسافران و بازدیدکنندگان از آبشار ویسادار ضمن استفاده از طبیعت بکر و زیبای محل به یاد داشته باشند که در عمق جنگل های تالش و میان طبیعت وحشی گیلان سر می کنند و باید از هر حیث مواظب خود باشند.

پره سر - باز علی پور غفوری



لباس های محلی مازندران

در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۵۶ بمناسبت نوروز ۱۳۵۷ چهارمین سری تمبر در مورد لباس های محلی ایران (مخصوص مازندران) منتشر شد. این سری در دو قطعه و با دندانه شماره ۱۳ و با فیلپگران شماره ۵ (W5) در تیراژ دو میلیون قطعه چاپ گردید. این سری نیز همانند سری لباس های محلی گیلان در دو قطعه لباس مرد مازندرانی و لباس زن مازندرانی جدا از هم چاپ گردید.

قطعه لباس محلی مرد مازندرانی با قیمت ۳ ریال و با شماره ۱۹۱۱ در آلبوم مصور تمبرهای ایران به رنگ های سفید و قرمز و زرد و آبی پرننگ و قهوه ای و مشکی عرضه شده است.

قطعه لباس محلی زن مازندرانی با قیمت ۵ ریال و با شماره ۱۹۱۲ در آلبوم مصور تمبرهای ایران به رنگ های سفید، قرمز، مشکی، سبز کمرنگ و پرننگ و با متن آبی در بانه های پستی عرضه گردید.

گفتنی است که تاریخ قید شده در این سری تمبر عینا مثل سری تمبرهای لباس محلی گیلان تاریخ به اصطلاح شاهنشاهی ۲۵۳۷ دارد. طرح هاشور سری تمبرهای لباس محلی مازندران با گیلان یکی است با این تفاوت که هاشور سری لباس های محلی گیلان هر دو قطعه در یک رنگ و آبی بوده اما در لباس های محلی مازندران از دو رنگ سبز پر رنگ (لباس مرد) و قرمز پرننگ (لباس زن) استفاده شده است.

گیله و ا

ویژه فرهنگ عامه گیلان

(فولکلور)

افسانه ها، باورها، بازی ها، ترانه ها، چیستان ها،

ضرب المثل ها، مثل ها و...

زمستان ۷۷ منتشر می شود

مهلت ارسال مطالب تا پایان آبان ۷۷



نگاره کتاب

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

الف - کتاب‌های مربوط به گیلان و مازندران

● عاروس دامات سنگ سیابین (عروس و داماد سنگ سیاه شدند) / اصغر امیرزاده واجارگاه / رشت، گیلکان، ۱۳۷۷ / ۱۱۰ صفحه، رقعی، ۴۵۰ تومان
منظومه‌ای است به زبان گیلکی در ۲۷۴ بیت به گویش مردم شرق گیلان (واجارگاه و حومه) و کوهپایه‌های جنوبی واجارگاه همراه با برگردان فارسی، آوانویسی واژه‌نامه‌ها، اصطلاحات و...

● سه هزار، دهستانی از تنکابن / بیژن، خدایار، عفت و شهریار ابوالقاسمی / (۹) قائم نوین، ۱۳۷۶ / ۱۳۴ صفحه، وزیری، ۴۵۰ تومان

کتاب کنکاشی است بر جغرافیا، تاریخ، و فرهنگ دهستان سه هزار و خلاصه‌ای از دیروز تا امروز این منطقه کوهستانی از تنکابن

● روز خوش زندگی / ناصر وحدتی / تهران، نگاه، ۱۳۷۶ / ۱۶۰ صفحه، رقعی، ۶۰۰ تومان

جلد دوم کتاب خوندشت است که سه سال پیش از این چاپ شده بود و بر رویهم رمانی است خواندنی از گوشه‌ای از تاریخ معاصر و گیلان بویژه منطقه سیاهکل و دیلمان. داستان از قیام دهقانی حیدر دیلمانی (نهضت جنگل) آغاز می‌شود و تا پیامد واقعه سیاهکل (مبارزات چریکی زمان شاه) ادامه می‌یابد.

● گیل بولبول / محمد حسین خدایاری / رشت، مؤلف، ۱۳۷۷ / ۲۳۲ صفحه، رقعی، گالینگور، ۵۰۰ تومان

۶۱ قطعه شعر گیلکی است در قالب غزل، قصیده، مثنوی، ترکیب بند، ترجیع بند، مخمس، سدس، رباعی و ذوبیتی از محمد حسین خدایاری که در زمینه‌های اجتماعی و انتقادی سروده شده است. شاعر کتاب وابه "اوشانی که خوشان مارو پتر و اوشان زوان ره فورب و قیمتی قاییلیدی" (= به آن‌ها که برای مادران و پدرانشان و برای زبان آن‌ها قرب و قیمتی قایل هستند) تقدیم کرده است، همچنین مقدمه‌ای حدود ۵۰ صفحه به زبان گیلکی بر کتاب نوشته است. واژه‌نامه‌ای از لغات بکار گرفته شده در کتاب نیز در بخش پایانی آن آورده شده است.

● ماسوله، سرزمین ستارگان روشن / مسعود اخوان ماسوله و محمد جواد سهیل نقشی / رشت، مؤلف، ۱۳۷۷ / ۲۴ صفحه، رقعی، ۴۰۰ تومان
جزوه راهنمای توریستی است با عکس‌های رنگی که با کاغذ گلاسه چاپ شده است.

ب - آثار نویسندگان گیلانی و مازندرانی

● در زلال شعر، هفتاد سال زندگی و شعر هوشنگ ابتهاج (ه.ا.سایه) / کامیار عابدی / تهران، نشر ثالث، ۱۳۷۷ / ۳۷۶ صفحه، رقعی، گالینگور، ۱۸۰۰ تومان
فراهم آورنده کتاب از شاعران و نویسندگان جوان و خوش آتیه کشور است که به سهم خود کوشیده بهترین اثر را در مورد "سایه" چهره برجسته شعر معاصر ایران عرضه دارد.

● هزار ترانه فارسی، هایکوه‌های ایران زمین / علی خداجو / رشت، مؤلف، ۱۳۷۷ / ۱۲۰ صفحه، رقعی، ۴۵۰ تومان

مجموعه ۱۰۰۰ دو بیتی است از شاعر گیلانی که بیشتر مجموعه برنده و قفس خاک را از او دیده‌ایم.

● نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ / الکساندر پیتیریم سوروکین، ترجمه اسدالله (امیر) نوروزی / رشت، حق شناس، ۱۳۷۷ / ۳۸۹ صفحه، وزیری، ۱۳۰۰۰ ریال

● فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات کاربردی انگلیسی به فارسی / ترجمه و تألیف اسدالله (امیر) نوروزی / رشت، حق شناس، ۱۳۷۷ / ۴۱۴ صفحه، وزیری، ۱۳۰۰۰ ریال.

● فرهنگ امثال و حکم انگلیسی به فارسی / تألیف اسدالله (امیر) نوروزی / رشت، حق شناس، ۱۳۷۷ / ۶۰۰ صفحه، وزیری، ۱۸۰۰۰ ریال

دکتر اسدالله نوروزی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاهی کشور است. سه اثر نامبرده از زمره منابع و آماد سودمند برای دانشجویان رشته زبان و جامعه‌شناسی است.

● نور زمستانی (فیلمنامه) / اینگمار برگمن، ترجمه حسین نعیمی / رشت، انجمن سینمای جوانان ایران - دفتر رشت، ۱۳۷۵ / ۷۲ + ده صفحه، رقعی، ۳۷۰۰ ریال

● حکومت‌های محلی قفقاز در عصر قاجار / علی پور صفر / تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷ / ۲۰۸ صفحه، وزیری، ۸۵۰۰ ریال

کتاب در سه فصل: حکومت‌های محلی داغستان، حکومت‌های محلی شروان و ارمنستان و حکومت‌های محلی گرجستان تنظیم یافته و حاوی اطلاعات مختصر اما سودمندی در خصوص اقوام و قبایل منطقه قفقاز است که روزگاری به ایران تعلق داشتند.

● چهل گل همیشه شکفته / محمد حسین خدایاری / رشت، مؤلف، ۱۳۷۷ / ۱۶۸ صفحه، وزیری، گالینگور، ۵۰۰ تومان

شاعر چهل غزل از بزرگان شعر و ادب فارسی (حافظ، مولوی، سعدی، نضامی، سلمان ساوجی، ادیب نیشابوری، بهار و پروین اعتصامی، را در این مجموعه تضمین کرده است. رحمت موسوی گیلانی و اسدالله مؤمن پور سورجانی دو تن از شاعران و ادیبان گیلانی بر این کتاب دو مقدمه مبسوط نوشته‌اند.

● چهار سیاستمدار ملی، متقی و نام آور ایران / میرابوطالب رضوی نژاد / تهران، گوتنبرگ، ۱۳۷۷ / ۴۳۸ صفحه، وزیری، ۱۴۰۰ تومان

حاوی شرح زندگانی و تشریح نظریات و اقدامات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی چهار مرد بزرگ و آزاده و وجیه‌السله ایران یعنی میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا کوچک‌خان جنگلی، علی اکبر دهخدا و دکتر محمد مصدق است.

ج - سایر آثار

● راز دانی و روشنفکری و دینداری / عبدالکریم سروش / تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۷ / ۳۴۰ صفحه، وزیری، ۹۸۰ تومان

روشنفکران قدرتمندان بی‌مسند، فرائد فاشیستی از دین، مبانی تئوریک لیبرالیسم، سه فرهنگ، راز دانی و روشنفکری، روشنفکری و دینداری از فصول برجسته کتاب است.

● صراط‌های مستقیم / عبدالکریم سروش / تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۷ / ۳۳۳ صفحه، رقعی، ۹۸۰ تومان

کتاب مشتمل است بر دو مقاله، یک گفتگو و یک مصاحبه از دکتر سروش در باب بلورالیسم دینی.



آوای شمال، ویژه تالش‌ها

شهرام آزموده محقق جوان تالشی موفق شد سومین شماره ویژه تالش‌ها را با مساعی هفته‌نامه آوای شمال شهریور ماه امسال در ۲۴ صفحه به قیمت ۵۰۰ ریال منتشر کند. در این شماره مطالبی می‌خوانیم از علی عبدلی، حسین محمد پرست، هارون شفیقی عنبرانی، تیمور وقاصی، خسرو بخشی، عباس رحمانی، ناصر حامدی، زینب کراحتی، باز علی پور غفوری و... اشعاری از شاعران تالش. برای آزموده همکار پر تلاشمان آرزوی توفیق بیشتر داریم.

نشر گفتار منتشر کرده است:

- هیت / میلان کوندرا / ترجمه پرویز همایون پور
- توهمانی که می‌اندیشی / جیمز آن / ترجمه گیتی خوشدل
- کشف و شهوددهم / جیمز ردفیلد / ترجمه هرمز عبدالهی
- فشارخون / هیأت مؤلفان / ترجمه دکتر بابک شهبازیان
- خاطرات علی امینی / به کوشش حبیب لاجوردی
- هفت قانون معنوی موفقیت / دیپاک چوپرا / ترجمه گیتی خوشدل

تپه‌ها

درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌ها (یک ساله)

(گیله‌ها، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام نام خانوادگی
 سن شغل میزان تحصیلات
 نشانی: شهر خیابان
 کوچه شماره کدپستی تلفن
 (از شماره فرستاده شود)

لطفاً این فرم یا فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌ها به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایید.

- حق اشتراک داخل کشور ۲۰۰۰ تومان • اروپا ۵۰۰۰ تومان
- آمریکا و ژاپن ۶۰۰۰ تومان
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۴۰۰۰ تومان

دوره تجلید شده و کامل گیله‌ها با صحافی لوکس و زرکوب

سال اول	۲۴۰۰ تومان
سال دوم	۲۲۰۰ تومان
سال سوم	۲۰۰۰ تومان
سال چهارم	۱۸۰۰ تومان
سال پنجم	۱۶۰۰ تومان
سال ششم	۱۵۰۰ تومان

یک دوره کامل شش ساله ۱۱۵۰۰ تومان

علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت به نام گیله‌ها واریز و اصل فیش آن را به نشانی (رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله‌ها) ارسال نمایند.

مجلدات گیله‌ها در اسرع وقت

با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.

هزینه پستی برعهده گیله‌هاست.

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌ها

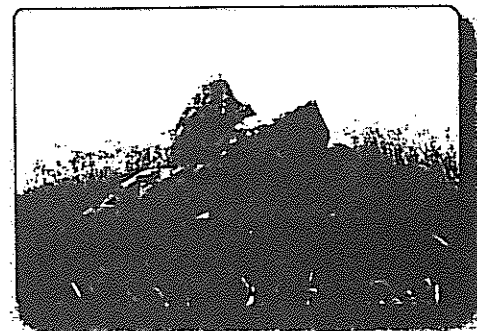
بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی

مفهوم گیلکی

غاروس دافات سنگ سیبایی

((عروس و داماد سنگ سیاه شدند))

با برگردان فارسی، اوانویسی واژه‌ها، اصطلاحات و ... اصغر امیرزاده و اجارگاه



قابل وصول با پست سفارشی از طریق خدمات پستی گیله‌ها در ازای ارسال ۵۵۰ تومان تبر

سخنی با مشتریان عزیز

گیله‌ها بخاطر پاره‌ای ملاحظات در امر توزیع سراسری و کاهش سهمیه نمایندگی‌ها، به منظور صرفه جویی در هزینه‌ها، در نظر دارد نشریه را بیشتر به صورت قبول اشتراک پخش نماید. خوانندگان عزیزی که مایل به دریافت نشریه از طریق پست می‌باشند می‌توانند عین یا فتوکپی فرم اشتراک مندرج در ذیل همین صفحه را پر کرده به نشانی گیله‌ها بفرستند.

قابل توجه مشتریان جدید

- ۱- نشانی پستی کامل، دقیق و خوانا نوشته شده حتماً کد پستی را قید فرمایند.
- ۲- عین حواله بانکی را بفرستند و قبلاً یک کپی از آن تهیه کرده پیش خود نگه دارند.
- ۳- استثنائاً مؤسسات دولتی، شرکت‌ها و کتابخانه‌ها می‌توانند اصل آن را برای حسابداری واحد خود نگهداشته کپی آن را ارسال نمایند.

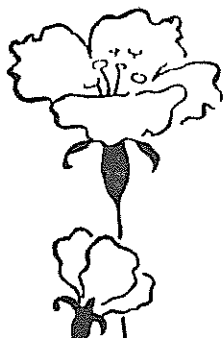
۴- ارسال فرم تقاضای اشتراک و فیش بانکی حتی المقدور با پست سفارشی انجام گیرد.

۵- عزیزی که برای دریافت نشریات خود تمایل دارند حتماً با پست سفارشی اقدام شود، لطفاً ۱۰ قطعه تمبر ۱۰۰ تومانی پیوست نمایند. قابل توجه مشتریان قدیم

۱- در تجدید اشتراک، آخرین تغییرات مربوط به نشانی خود را مرقوم فرمایند. ذکر کد پستی الزامی است و عدم قید آن ناگزیر اختلالاتی در رساندن نشریه ایجاد خواهد کرد.

۲- تنها واریز وجه اشتراک به حساب مجله کافی نیست. فیش بانکی را حتماً به نشانی مجله بفرستند (حتی المقدور با پست سفارشی) و پشت آن قید بفرمایند بابت تجدید اشتراک.

۳- در صورت عدم دریافت مجله حداقل دو هفته بعد از انتشار مراتب را به دفتر مجله اطلاع دهند.



خدمات کامپیوتری بی نظیر

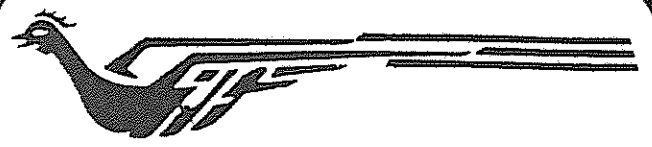
حروفچینی - فتوکپی
صحافی - ترجمه و غیره

با تخفیف استثنائی برای
دانشجویان

و آموزش : DOS مقدماتی و پیشرفته
Ne - Basic - زرنکار - Windows
Word 6 و تایپ دستی فارسی و ...

نشانی : رشت - گلزار (پست اداره پست) تقاطع خیابان
شبنم و نواب صفوی - جنب مبل گلزار - بلاک ۱۰۵

تلفاکس ۲۲۹۶۹۴



گیل گشت تورنگ

سوریه کیش

صدور بلیط هواپیما، ایران ایر، آسمان
و کلیه خطوط هواپیمایی داخلی و خارجی
تهیه ویزای کشورهای مشترک المنافع و دبی
اجرای تورهای داخلی و خارجی
تنظیم تورهای خانوادگی و مؤسسات دولتی
رشت - بلوار شهید انصاری (جاده انزلی)
نبش خیابان ارشاد، روبروی بانک ملت
تلفن ۷۲۳۷۷۳ - ۷۲۳۷۷۲ - فاکس ۷۲۶۱۴۱

گیله‌وا، آکھی کتاب می‌پذیرد
تلفن ۲۰۹۸۹

گیله‌وا در قبول آکھی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی
که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند
تخفیف ویژه قایل است.

تلفن ۲۰۹۸۹

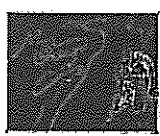

انتشارات کهکشان

منشور کرده است:

کتابخانه دو موباسان

زات واسین

عالم مهر عباسی

چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینهای سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی

